

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقتصاد سالم
اقتصاد بیمار

(مد ظلہ العالی)

حضرت آیت اللہ محمد رضا نگو نام

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| پیش‌گفتار..... | ۷ |
| عوامل رکود و بیماری اقتصادی | |
| یکم: نفوذ دزدان آبرومند..... | ۱۱ |
| دوم: حاکمیت فرهنگ پول‌محوری..... | ۵۰ |
| سوم: شیوع رباخواری..... | ۵۵ |
| چهارم: راحت‌طلبی و فرار از کار دشوار..... | ۷۲ |
| پنجم: بی‌علاقگی به کار..... | ۷۸ |
| ششم: چند شغلی و پرکاری..... | ۸۰ |
| هفتم: شغل‌های کاذب..... | ۸۶ |
| هشتم: ارزش دانستن فقر و..... | ۸۹ |

* * *

اقتصاد سالم، اقتصاد بیمار

(مد ظله العالی)

♦ حضرت آیت‌الله محمدرضا نکونام

سرشناسه: نکونام، محمدرضا، ۱۳۲۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: اقتصاد سالم، اقتصاد بیمار
 / محمدرضا نکونام.
 مشخصات نشر: اسلام‌شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۳.
 مشخصات ظاهری: ۹۴ ص.
 شابک: ۷ - ۷۸ - ۶۴۳۵ - ۶۰۰ - ۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: اقتصاد -- ایران -- جنبه‌های جامعه‌شناختی
 موضوع: ایران -- اوضاع اقتصادی
 موضوع: ایران -- سیاست اقتصادی
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف۷۷ ن/۴۷۵ HC
 رده‌بندی دیویی: ۳۴۰/۹۵۵
 شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۹۳۶۵۰

ناشر: صبح فردا
 نوبت چاپ: اول تاریخ چاپ: ۱۳۹۳
 شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۳۰۰۰ ریال
 مرکز پخش: قم - بلوار امین - کوچه‌ی ۲۴
 فرعی اول سمت چپ - پلاک ۷۶
 تلفن مرکز پخش: ۰۲۵ ۳۲۹۰ ۱۵۷۸
www.nekoonam.com
www.nekounam.ir
 ISBN: 978 - 600 - 6435 - 78 - 7



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

پیشگفتار

ویژگی‌های اقتصاد سالم و نیز اقتصاد بیمار کدام است؟ اگر اقتصادی بیمار باشد، نسخه‌ی سلامتی آن را از کدام اقتصاددان باید گرفت؟ آیا اقتصاد ایران، اقتصادی سالم و پویاست یا بیمار و فقیر؟ راه برون‌رفت از اقتصاد بیمار به اقتصاد سالم چیست؟

کتاب حاضر با نگاه خاص به جامعه‌ی ایران و اوضاع اقتصادی آن در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به بررسی و تحقیق در عواملی می‌پردازد که می‌تواند باعث رکود در اقتصاد ایران گردد و راه برون‌رفت از آن را پیشنهاد می‌دهد.

در این کتاب، نفوذ دزدانی آبرومند و متشخص در بدنه‌ی تصمیم‌گیری و کارگزاری کشور، که بودجه‌ی

بیت‌المال را در دست دارند و آن را به نفع خود و با پول‌شویی و رانت‌خواری برمی‌دارند، نفوذ تروریست‌های اقتصادی در میان کارگزاران و ایجاد کارتل‌های مالی، حاکمیت فرهنگ پول‌محوری، شیوع رباخواری، رسوخ فرهنگ راحت‌طلبی و فرار از کار دشوار، بی‌علاقگی به کار، چند شغلی بودن نیروی انسانی، شغل‌های کاذب و ارزش دانستن فقر و ناداری و ترویج فرهنگ گداصفتی، از عوامل رکود اقتصادی جامعه‌ی ایران دانسته شده است که برای رهایی از هریک از این عوامل، پیشنهادهای توصیه شده است تا با طرح عناوین آن، چشم‌انداز چاره‌جویی و حل معضلات کلان اقتصادی را بنمایاند.

ستایش برای خداست

عوامل رکود و بیماری اقتصادی

این کتاب، هشت عامل مهم را که سبب رکود مالی و بیماری اقتصادی در هر کشوری می‌شود، به بحث و تحقیق می‌گذارد. این عوامل عبارتند از:

یکم: نفوذ دزدان آبرومند در دستگاه‌های تصمیم‌گیر و اجرایی؛

دوم: حاکمیت فرهنگ پول‌محوری؛

سوم: شیوع رباخواری؛

چهارم: راحت‌طلبی و فرار از کار دشوار؛

پنجم: بی‌علاقگی به کار؛

ششم: چند شغلی بودن و پرکاری نیروی انسانی؛

هفتم: شغل‌های کاذب؛

هشتم: ارزش دانستن فقر و ناداری و ترویج فرهنگ گداصفتی.

در ضمن بحث از این هشت عامل، طرحی نیز برای برونرفت از اقتصاد بیمار به سوی اقتصاد سالم پیشنهاد می‌شود که جزییات آن با مطالعه‌ی تمامی این کتاب، به دست می‌آید.

یکم: نفوذ دزدان آبرومند

وصفی که غرب بر ایران و حکومت مذهبی آن نهاده است و در رسانه‌های مختلف و به‌ویژه در بخش‌های خبری دیداری، شنیداری و نوشتاری، روی آن مانور می‌دهد و آن را بر روی آنتن می‌آورد، این است که ایران استکبار دارد و حکومت ایران دیکتاتوری است که هر کار غیر قانونی (البته قوانین حقوق بشری که با دیدگاه غرب نوشته شده است) می‌کند. حال، آیا چنین مشکلی در سطح نازل وجود دارد، اما غربیان آن را بزرگ‌نمایی می‌کنند و الفاظ و القاب بسیار بزرگی بر این مسأله‌ی کوچک می‌نهند؟ یا این که ایرادی نه بزرگ و نه کوچک در حکومت ایران نیست و سخن و ادعای غربی‌ها دروغ محض است یا آنان چیزی دیده‌اند که نام آن را استکبار و دیکتاتوری و حمایت از گروه‌های تروریستی نهاده‌اند؟

یعنی واقعیتی وجود دارد؟ ما نیز می‌گوییم واقعیتی هست؛ ولی استکبار نیست و آنان به اشتباه یا به عمد، عنوان «استکبار» را بر آن می‌گذارند؛ مثل معلمی که شاگرد خود را در مدرسه نگه می‌دارد که در این صورت، یکی می‌گوید اجبار است، یکی می‌گوید خیرات است و معلم می‌گوید شاگرد، خود خواسته است که این‌جا بنشیند و درس بخواند؛ اما هر کسی با توجه به ذهنیت خود قضاوت می‌کند؛ اگرچه واقع چیز دیگری است.

بهترین کلام در این زمینه و حق مطلب در این رابطه، آن است که گفته شود مجموعه‌ای از مشکلات وجود دارد که ریشه‌ی آن، یک مشکل است و آن، وجود طبقه‌ی مرفه و سرمایه‌دار بی‌دردی است که ثروت‌های مملکت را مانند زالو می‌مکند و این کشورها برخورد با آنان را دیکتاتوری می‌نامند. توهین‌ها و تهدیدهای کشورهای غربی نیز در این مسیر طراحی می‌شود و برای به‌هم‌ریزی پایه‌های اقتصادی و سیاسی مملکت ما و تلاش برای نفوذ بر کارگزاران و تأثیرگذاری بر آنان است که این همه سر و صدا به‌پا کرده است.

این مشکل با نموداری ساده، ولی کلان و کلی به دست می‌آید. برای تقریب ذهن باید گفت: کشور ما به

ساختمانی می‌ماند که کنتور آب آن زیاد شماره می‌اندازد. در این صورت معلوم است که آب از یک جایی هرز می‌رود و لوله‌کش ماهری با ابتدایی‌ترین وسیله می‌تواند جای هرز رفتن آب را به دست آورد.

در موقعیت فعلی نیز همه می‌دانند مشکلاتی در جامعه و کشور ما وجود دارد؛ ولی ابتدا باید اصل وجود مشکل را به دست آورد و سپس محدوده و زمان آن را مشخص کرد. برای ترسیم اصل مشکل، می‌توان این‌گونه مثال زد: وقتی انسان به شهری مثل شهر قم وارد می‌شود و از قیمت خانه‌ها، جمعیت ساکن در آن و شغل مردم آمار می‌گیرد، به دست می‌آید که در قسمت بالانشین شهر، بیش‌تر مردم خانه‌هایی مجلل و با قیمتی بیش از ده برابر خانه‌های قسمت پایین شهر دارند و بیش‌تر آنان دارای شغل‌های دولتی هستند و عده‌ی کمی از آن‌ها شغل آزاد دارند یا روحانی و اهل فضل می‌باشند. برخی از کسانی که در مشاغل دولتی هستند، برای مردم کارگشایی دارند و از زندگی مردم گره باز می‌کنند و برخی نیز وبال گردن دولت می‌باشند. حال، مشکل کشور و جامعه‌ی ما همین گروه اعیان‌نشین و سرمایه‌دار نانجیب است. مشکل افراد فقیر و تهی‌دست، همین

گروه رفاه‌طلب و سرمایه‌داران بی‌درد می‌باشد که به شیوه‌های مختلف، مانع از رسیدن پول و سرمایه به اقشار ضعیف و مستضعف جامعه می‌شوند.

در هر جامعه و منطقه‌ای از زمین، امری کلی و قانونی عمومی به عنوان «اصل کمبودها» حاکم است. از این قانون به اصل «کوتاهی سفره‌ی رزق و روزی» و «کمبود سرمایه» یا عناوین مشابه نیز می‌توان یاد نمود. همواره این اصل بر زمین حاکم است که اگر کسی یک متر بر زمین خود بیفزاید، از دیگری یک متر زمین کم می‌شود؛ چرا که دنیا کره‌ای شکل و محدود است نه پهن، صاف، هموار و نامحدود. زمین از همه طرف پاهای خود را جمع کرده است و اگر انسان از یک سو حرکت کند و مستقیم ادامه دهد، دوباره به جای نخست باز می‌گردد و این برخلاف سطح است؛ زیرا اگر عالم مسطح بود، آن‌گاه هر کسی از دیگری می‌توانست دور شود و بگوید من این مقدار از زمین و آسمان را تحت تصرف دارم که برای هیچ کس نیست؛ ولی این امر در زمین کروی شکل ما امکان‌پذیر نیست و به همین دلیل، اگر کسی یک متر به زمین خود بیفزاید، یک متر از زمین دیگران کاسته است و به همین صورت، اگر کسی از جهت اقتصادی یک ریال

به اموال خود بیفزاید، همان مقدار از جیب مردم دیگر کم می‌آید؛ چون اقتصاد و رزق و روزی در زمین مثل لحاف و تشک دو نفری است که اگر یکی از آن دو نفر بخواهد لحاف را دور خود بپیچد، نفر دوم بی‌لحاف می‌ماند و چنانچه بخواهد با دست و پای باز بخواهد، نفر دوم از تشک بیرون می‌افتد و نرمی و راحتی و آسایش از او گرفته می‌شود.

این قاعده در کل جهان و در تمامی کشورها، شهرها، روستاها و حتی در خانواده‌ها نیز حاکم است. اگر پدری در خانواده بخواهد بیش از سهم خود غذا بخورد، سهم بچه‌ها کم می‌آید و چنانچه پسری زیاده‌طلب باشد و هر روز از پدر چیزی بخواهد، حق فرزند ساکت و آرام، کم می‌آید و مورد ظلم واقع می‌شود.

در روستا نیز به همین شکل است. اگر یک روستایی، صاحب زمین بسیار شود، به‌طور حتم در آن روستا تعدادی بی‌زمین می‌مانند و در شهر نیز اگر کسی صاحب ساختمان‌های فراوانی شود، عده‌ای بی‌خانه و کاشانه می‌مانند و در صورتی که در کشوری، شهری از امکانات بسیار برخوردار گردد، سایر شهرها و روستاها رو به ویرانی می‌روند. در دنیا نیز اگر قاره یا کشوری همه‌ی

امکانات دیگران را تصاحب کند، دیگر قاره‌ها و کشورها به سمت عقب‌ماندگی و فقر رانده می‌شوند. خلاصه، این قانون طبیعت است که تا جایی گود نشود و چاله یا دره‌ای درست نگردد، کنار آن تپه یا کوهی به وجود نمی‌آید.

حال در چنین دنیایی که گفته شد، بحث اقتصاد پیش می‌آید. به راستی آیا کسی تنها می‌تواند منافع خود را دنبال کند، بدون آن‌که ضرری به دیگران وارد آورد؟ آیا در دنیایی که قانون جنگل و «آکل و مأكول» بر آن حاکم است، انسان آکل (خورنده) سود می‌برد و مأكول (خورده شده) زیان می‌بیند؟ حقیقت امر چیست؟ آیا به خاطر اخلاق و انسانیت نباید آکل شد و باید از به دست آوردن منافع دوری گزید؟

در پاسخ باید گفت: چنان‌چه خودخواهی‌ها در اقتصاد رشد نمایند، ضرر آن در بلندمدت - بیست تا چهل سال - هم‌گریبان شخص را می‌گیرد و هم برای نسل و دودمان او ضرر دارد. وقتی مملکتی جنگ‌زده شد، به پول‌دار و فقیر فشار وارد می‌شود و اگر بمب اتم اقتصادی - که همان خودخواهی و جمع منافع به سمت خود است - در کشور و منطقه‌ای از جهان منفجر شود، آن

منطقه به سوی نابودی کشیده می‌شود؛ به گونه‌ای که بعد از مرگ جامعه، صدای گریه و شیون همه، فضا را پر می‌کند.

برای مثال، اگر تهران بزرگ را در نظر بگیریم، خواهیم یافت که بیش‌تر بالاشهرنشین‌ها چند دسته هستند: عده‌ای تنها به دنبال پول هستند و کاری به انقلاب و مردم ندارند و به افراد انقلابی نیز فحش می‌دهند. این عده، پول پرستانی بی‌درد می‌باشند که هر کس به آن‌ها پول ندهد، مورد گزند آنان واقع می‌شود و اگر کسی نیز به آن‌ها پول دهد، باز او را می‌گزند؛ چون به او حسادت دارند که چرا آن شخص پول‌دارتر از آن‌هاست و همه‌ی ثروتی را که به گمان آن‌ها حق خودشان است، به آن‌ها نمی‌دهند؛ مثل آن زن و مردی که غاز را کشتند تا همه‌ی تخم‌هایی را که روزی یکی می‌آورد، یک‌جا به دست آورند. آن‌ها سر شوهرشان را که نان‌آور می‌باشد، می‌برند و او را از معرکه به درمی‌کنند تا بیش‌تر امکانات و ثروت او به آن‌ها منتقل شود.

برخی از بالاشهرنشینان نیز از کسانی هستند که در مسندهای دولتی مشغول به کار هستند و به اصطلاح، کارگزار می‌باشند. آنان مردم پابره‌نه و کوخ‌نشین را رها

کرده و دنباله‌رو پول پرستان شده‌اند و بسیاری از آنان با علم و آگاهی به مظلومیت و حقانیت پابره‌نه‌ها، کار کاخ نشین‌ها را راه می‌اندازند و کوخ‌نشینان را معطل در کاغذبازی‌های خود می‌کنند.

عده‌ای نیز خود را فریب می‌دهند و به بهانه‌ای انحصار سرمایه، ذهن خود را از کوخ‌نشینان دور می‌دارند و می‌گویند: مملکت، سرمایه و سرمایه‌دار می‌خواهد، اگر این فسادها نباشد و سرمایه‌دار آزاد نباشد، سرمایه فرار می‌کند و در جامعه نمی‌ماند تا بازدهی داشته باشد، و بهانه‌های دیگر؛ مانند این‌که گفته می‌شود موضوع آماری است و نیاز به تحقیق دارد!! ولی این امر مسلم است که افرادی مثل زالو به بدنه‌ی دولت چسبیده‌اند. آنان اگر حتی از طبقه‌ی ضعیف و از پایین شهر باشند، پس از مدتی بالا شهرنشین می‌شوند. در زمان کنونی، مثل شهید رجایی کم‌تر یافت می‌شود که مسیر زندگی طبیعی را دنبال کند و به رشد عادی قانع باشد و خود را با آن وفق دهد.

امروزه اگر کسی از این سخنان بزند، اول نفری است که باید محاکمه شود و اگر کسی این کار را شروع کند، اولین اعدامی است و چنانچه کسی بخواهد کار را پیش

ببرد، خاکستر بدن او را در اقیانوس‌ها می‌ریزند؛ حال به هر شکل که شده یا از طریق بحث علمی یا از طریق زور و اسلحه و یا هر عنوان صوری دیگر.

این بحث را بگذاریم و بگذاریم که این مختصر را توان پرداختن به بیش از آن نیست، وارد آوردن این تلنگر بود که ریشه‌ی مشکلات اقتصادی ایران، وجود طبقه‌ی مرفهان بی‌درد است که باید همگی با تیغ عدالت روبه‌رو شوند تا اقتصاد ایران عادلانه گردد و هرکس که از عدالت سخن گوید و عرصه‌ی انجام چنین کاری را نداشته باشد، دروغ‌گویی بیش نیست.

بنا بر آن‌چه که گذشت، نخستین کار و الزامی‌ترین عمل برای سالم‌سازی اقتصاد ایران، انجام عمل جراحی بر بدنه‌ی این طبقه است که باید آن را با رأفت در هم آمیخت. رأفت و شدت، هردو لازمه‌ی سالم‌سازی جامعه و از موارد ضروری تربیت است. باید حق خوری عده‌ای مفسد اقتصادی قطع، و شاخ شاخ‌داران روزگار شکسته شود و حق به صاحبان آن - که افراد فقیر و طبقه‌ی ضعیف جامعه هستند - باز گردد. در این بستر است که همه از تزلزل بیرون می‌آیند؛ تزلزلی که زاییده‌ی حاکمیت نظام سرمایه‌داران بوده است. در صورت مجازات

مفسدان اقتصادی، آرامش بر فضای اقتصادی کشور سایه می‌اندازد. در این آرامش، همه دوست دارند سرمایه‌گذاری کنند. با این کار، حتی سرمایه‌های خارجی نیز جذب کشور می‌شود؛ چرا که امنیت مالی پایدار، بهترین بستر برای سرمایه‌گذاری و سودبری است و کسی هراس از دست دادن سرمایه را ندارد.

عمل جراحی لازم برای اقتصاد بیمار ایران، شکستن شاخ شاخ‌داران است. وقتی شاخ آنان شکست، لازم نیست خودشان اعدام شوند. آنان که مثل زالو از بودجه‌های دولتی می‌مکند و آنان که بازار را تا آخر مکیده‌اند و... و آنان که علم را خشکانده‌اند، همه باید مورد بررسی قرار گیرد تا جلوی فساد گرفته شود و عدالت گسترش یابد.

البته در این میان، اقتدار مسئولان رده‌های بالاست که می‌تواند بیش‌ترین نقش را در برخورد با مفسدان اقتصادی و مبارزه با اموال بادآورده داشته باشد. اقتدار آنان ایجاب می‌کند اموال شاخ‌داران - در هر پست و مقامی و در هر لباسی که هستند - محاسبه شود و هر آنچه را به ناحق گرفته‌اند، به جای خود بازگردانند. مسئولانی که وظیفه‌ی برخورد با مفساد اقتصادی را دارند باید از

اقتدار کامل برخوردار باشند و جمع زیادی برای آنان تصمیم‌گیری نکنند. عده‌ای که مشکل تصمیم‌گیری دارند و صاحب اقتدار نیستند، نمی‌توانند در این زمینه اقدامی داشته باشند.

هم‌چنین مردم نیز باید با این اقدام همراه شوند و تخلفی از دستورات مقتدرانه نداشته باشند و باید بدانند رنج‌ها و زحمت‌هایی که در این مسیر متحمل می‌شوند، در آخرت اجر و پاداش دارد. قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ، وَلَا يَدَّالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَبِيًّا إِلَّا أَكْتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴾^۱

مردم مدینه و بادیه‌نشینان پیرامونشان را نرسد که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج

۱. توبه / ۱۲۰.

و گرسنگی ای در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برای آنان (در کارنامه‌شان) نوشته می‌شود؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

هیچ کسی حق ندارد تخلف نماید و از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غفلت داشته باشد. البته این‌که مردم باید از ایشان پیروی داشته باشند، به نفع مردم است. آنان نباید میدان را ترک نمایند؛ چرا که ضررها و خسارت‌هایی که در این راه می‌بینند، در قیامت جزا داده می‌شوند و برای آنان عمل صالح نوشته می‌شود و خداوند عمل هیچ‌کس را ضایع نمی‌کند.

شاید گفته شود در صورت شکستن شاخ شاخ‌داران، فرار سرمایه‌ها از مملکت رخ می‌دهد؛ ولی باید گفت این سرمایه‌ای که با بی‌عدالتی جمع شده است، ممکن است فرار نماید، اما در اصل، فرار سرمایه به‌خاطر نبود امنیت است که از کشور خارج می‌شود. اگر مشکل بیست میلیون فقیر یا ضعیفی که در کشور زندگی می‌کنند حل شود و حاکمان، امین مردم باشند و به آنان خیانت

نکنند و به مردم رو آورند، مردم نیز امین آنان می‌شوند و نیاز به گاو صندوق و دزدگیرهای آن‌چنانی نیست و هراس مسؤولان از زیردستان خود، چه در کارهای پیمان‌کاری، چه در کارهای سیاسی و دینی، تمام می‌شود. اکنون چون امنیت نیست، مسؤول با معاون خود مشکل دارد و خرابی‌ها و آسیب‌های آن بر زندگی مردم وارد می‌شود.

البته در این میان، نباید نقش نخبگان کشور و اندیشمندان را نادیده گرفت. برای اصلاح امور جامعه، متفکران و معتمدان جامعه باید جمع شوند و طرح‌های منطقی و قابل اجرا دهند تا مشکلات حل گردد. اگر اندیشمندان در این زمینه همکاری نداشته باشند، باید آنان را به عنوان مفسد در دید عموم شلاق زد؛ چون عالمی که توان اصلاح جامعه را دارد و از زیر بار آن شانه خالی می‌کند، مفسد است و سبب فساد جامعه می‌شود. حال، در هر لباسی که باشد، تفاوتی ندارد.

بعد از در دست داشتن طرح صحیح، نوبت اجراست و طرح‌ها باید زیر نظر و اقتدار رهبری کل و صاحب شرایط اجرا شود و با هرگونه تخلف، برخورد شود. در این میان، حق هر کسی باید به طور کامل پرداخت شود و عدالت اجرا گردد.

حقوق کارمندان را باید به طور کارمزدی پرداخت؛ یعنی مزد آنان در قبال مقدار کاری باشد که انجام می دهند، نه به صورت روزمزد. در صورت کارمزدی بودن حقوق، ممکن است کارمندی چند برابر درآمد کنونی خود، در ماه درآمد داشته باشد و حق او نیز همین است. با چنین درآمدی لازم نیست کارمند شغل دیگری برگزیند و بیرون از اداره نیز کار کند. در مقابل، خیلی از کارمندان یا باید اصلاح شوند یا اخراج؛ چون کارایی چندانی ندارند.

حساب ورودی و خروجی هر ارگان باید معلوم باشد تا از داد و ستدهای زیرزمینی جلوگیری شود. برای این امر، رسیدگی به همه‌ی امور اداره لازم است و این کار در اداره‌های بالا لازم‌تر است، نه برای مردم زیردست.

اگر در منطقه‌ای در قبال قانون، اهمال صورت می‌گیرد، بهتر است قانون جنگل در آن اجرا شود تا دست‌کم یک قانون - هرچند به دیکتاتوری اجرا شود - و همه از آن قانون استفاده کنند و همه بدانند که کم‌ترین دستاورد این قانون، دوری از تملق، دروغ و با پنبه سر بردن است، که این اوصاف، جامعه را از داخل پوک و

توخالی می‌سازد و ناگهان فروریزی حکومت را به صورتی ناباورانه پیش چشم همگان می‌گذارد.

برای آن‌که خواننده‌ی محترم یکی از فسادهای اقتصادی دزدان آبرومند را ببیند که گاه در محیطی مقدس انجام می‌شود، به این مثال توجه داده می‌شود: گاه برخی از سرمایه‌داران با گرفتن امتیازهایی، کارهای خیر و عام‌المنفعه انجام می‌دهند. می‌بینید که معامله‌ها چگونه صورت می‌گیرد. چنین معامله‌هایی بازار و اقتصاد را به رکود و بیماری می‌کشاند. برای نمونه، اگر کارخانه‌ای امتیاز واردات مواد اولیه‌ی فرش را - که الیاف است - گرفته باشد، دیگر دست هیچ‌کس به آن نمی‌رسد و دست‌بازاریان نیز بسته می‌شود و رونق کسب و کار آنان مسدود می‌گردد. باید چنین اشخاصی را توبیخ و مسئولانی را که به خاطر کار خیر، به آنان امتیازهایی داده‌اند، بازخواست نمود؛ زیرا چنین امتیازهایی می‌تواند مردم را به مشکل اندازد و نیز دین را متهم سازد.

برای این‌که چگونگی ورود این دزدان آبرومند و مفسدان مالی یا تروریست‌های اقتصادی به بدنه‌ی حکومت و نظام اقتصادی ایران روشن شود و این‌که چگونه آنان سبب اختلال در سیستم طبیعی و نظام حاکم

بر کشوری می‌شوند، بهتر است به این توضیح توجه شود:

انقلاب اسلامی ایران در ابتدای امر، همه‌ی ناهالان را از پست‌ها و مسؤولیت‌های دولتی کنار زد و مردم را در رأس امور قرار داد. هر کس به اندازه‌ی توان خود در آن زمان مشغول به تلاش شد. از آن‌جا که توان انسان همواره رو به زیاد شدن است، مردمی که مسؤولیت یافتند، در سال‌های نخست انقلاب، تلاش مضاعفی داشتند و چنان رشد نمودند که به این باور رسیدند که آنان می‌توانند مملکت را خود اداره کنند و به بیگانگان نیازی ندارند. آنان در این پیشرفت، به ورزش‌کاری می‌مانستند که هر روز بر اثر تمرین، قدرت بیش‌تری به دست می‌آورد و هر روز او با روزها و ماه‌های پیش تفاوت داشت. طبیعی است که اگر انسان در کارهای خود تلاش کند، وقت وی توسعه پیدا می‌کند؛ چرا که کارهای زاید را رها ساخته و وقت خود را صرف کارهای مفید می‌کند؛ در نتیجه روزبه‌روز قدرت، توان و خلاقیت بیش‌تری می‌یابد.

متأسفانه در مسیر حاکمیت این تفکر، که رو به ترقی بود، مشکلی ایجاد شد. مشکل از این‌جا شروع شد که

افرادی که مسؤولیت‌ها را پذیرفته بودند و در آن زمینه، کار و تلاش می‌نمودند، در ابتدا تنها برای پیشبرد کارها و رفع مشکلات مردم کار می‌کردند؛ ولی وقتی اموال دولتی را دیدند و مفت بودن و راحت‌الحلقوم بودن آن را برای خود احساس نمودند و دیدند عده‌ای در همسایگی آن‌ها به راحتی اموال بیت‌المال را حیف و میل می‌کنند، آنان نیز خود را در این جرگه انداخته و با آن نابکاران هم‌سو و هم‌نوا شدند و همگی برای منافع شخصی خود تلاش کردند و اسم آن را هرچه خواستند گذاشتند. برای نمونه، همت آنان دغدغه نداشتن فلان مسؤول یا راحت شدن کارها یا هزار عنوان دیگر بهتر از گل بود! ولی پشت صحنه‌ی همه‌ی این عناوین، همان راحت‌طلبی و بی‌دردی بود، نه چیز دیگر. البته عده‌ای از کارگزاران هیچ‌گاه خود را آلوده به این امور نکردند و هنوز نیز هستند کسانی که خود را در مسیر این غرقاب نینداخته‌اند و از خود استقامت نشان داده‌اند.

هنگامی که چنین فضایی حاکم شد، تمام سیستم دفاعی مملکت دگرگون گردید؛ از این رو همه چیز از نو ساخته شد؛ همان‌طور که با پیشرفت رایانه‌ها و به‌بازار آمدن سیستم‌های پیشرفته، سیستم‌های کهنه از میدان به

در رفت. وقتی شخص خودخواهی در کشوری کارگزار شود و همه به تبع او دنبال جمع منفعت و اموال به سمت خود باشند، جامعه فرد فرد می شود و سیستم سرمایه داری حاکم می گردد. در این میان، این افراد تهی دست و مظلوم هستند که قربانی می شوند؛ اگرچه مقصران نیز در چاله ای که کنده اند و روز به روز به چاهی عمیق تبدیل می شود، می افتند؛ چون اقتصاد مثل پل قابل ارتعاشی است اگر کسی آن را لرزاند، ارتعاش آن بسیاری را به پایین می اندازد و گاه به خود شخص یا به دوستان یا به نسل و تبار وی رحم نمی کند و آنان را به زمین مذلت می زند. انسان وقتی به تاریخ زندگی این گونه افراد می نگرد، می بیند گاه چند نسل پیشین آنان روستانشین بوده اند و حال او در این مملکت برای خود شاهی گردیده است یا چند نسل پیش، افرادی بوده اند شاهنشین که امروز به گدایی افتاده اند. این تبدیل ها همه از اثرات آن کارهاست.

با ایجاد ارتعاش در پل مرتعش اقتصادی کشور، در کوهی زمین تغییراتی به وجود می آید و رکود حتی بر درهای آسمان نیز چیره می شود و خیر را از آن می گیرد و نزولات آسمانی کم می شود و قطره ای باران، که

متداول ترین نزول آسمانی بر زمین است، نمی چکد. آسمان، منطقه ی باران خیزی دارد و ابرهای باران را از آن منطقه حرکت می کنند؛ ولی با وجود چنین لرزش هایی در اقتصاد و مرگ اقتصادی در برخی از خانواده ها که عمری با عزت می زیسته اند و رشد غیرطبیعی در خانواده های دیگر که امروز فخر و غرور بر آدم و عالم می فروشند، باعث به هم ریزی تعادل زمین و در نتیجه آسمان می گردد. عده ای با خوش حالی در مناطقی از زمین تنفس می کنند و عده ای با ناراحتی روزگار می گذرانند. این شادابی و ناراحتی مفرط، دم و بازدم را ناسالم می کند و بازدم را - که باعث ریزش باران می شود - با مشکل مواجه می کند و باعث سقط جنین در باد و ابر می شود و در نتیجه، باران رحمت به زمین فرود نمی آید و در آسمان بسته می شود. مثل شیر آبی که واشر درون آن مشکل دار شده باشد و با باز کردن، به ارتعاش بیفتد و آب را درون لوله به پس و پیش براند و باعث شود آب به کمی و با صدای زیاد، آن هم بریده بریده بیاید. در آسمان نیز همین اتفاق رخ می دهد و باعث قطع و پایین نیامدن آب می شود؛ آبی که برای حیات همه ی موجودات لازم است و همه برای ادامه ی حیات به آن

وابسته و نیازمند هستند. اصل وجود باران از جانب خداوند، رحمت است؛ ولی دست بشر باعث قطع رحمت بودن آن می‌شود که یا سبب سیل می‌گردد یا خشک‌سالی پدید می‌آورد و این‌گونه است که رکود بر اقتصاد و چرخ‌های صنعت حاکم می‌شود و کشور یا ملتی را به بیچارگی سوق می‌دهد.

باید دانست انقلاب اسلامی ایران، که انقلابی دینی است، مانند هر انقلاب دینی دیگر بر مردم تکیه دارد و حضور مردم در صحنه‌های متفاوت آن، اعم از حوادث شاد و شادی‌ها و حوادث تلخ و غم‌هاست که آن را زنده نگاه می‌دارد. این انقلاب با دعوت از نیروهای مردمی است که می‌تواند استفاده‌ی بهینه از آنان داشته باشد. در ابتدای انقلاب، این نیروهای مردمی بودند که بیش‌تر بخش‌های کشور را اداره می‌کردند. این انقلاب اگر بخواهد در صحنه‌ی اقتصاد موفق شود، باید دوباره به آغوش مردم بازگردد و از آنان استمداد و یاری جوید. البته این امر ممکن نمی‌شود، مگر آن‌که دست دزدان آبرومند و طبقه‌ی کارگزار مرفه و بی‌درد، با کمک همین مردم کوتاه‌گردد. چنان‌چه مردم مبارزه‌ی جدی دولت با چنین دزدانی را ببینند به کمک آن می‌آیند و انقلاب نیز با ریشه‌کن کردن آنان می‌تواند بیت‌المال را به صورت

حقیقی و با امکانی که دنیای رایانه به وجود آورده است، بر سر سفره‌های مردم آورد و سفره‌های آنان را به صورت حقیقی و نه با نان گدایی گسترده، پر رونق، باصفا و پر طراوت سازد؛ بدون آن‌که به دیانت و معنویت آنان و به فرهنگ دینی و قیامت آنان ضرری وارد آورد.

دولت برای برخورد و مبارزه با مفساد اقتصادی که با دست دزدان آبرومند انجام می‌گیرد، باید برنامه داشته باشد. یکی از بهترین برنامه‌های دولت در این مسیر، ایجاد شناسه و صدور کارت جامع اقتصادی برای تمامی افراد جامعه است. در این برنامه‌ی جامع، باید سه سرفصل مهم مورد توجه قرار گیرد و این سه سرفصل به دقت بررسی و ثبت و ضبط گردد. اگر بخواهیم مشکلات اقتصادی موجود به شکل دقیق بررسی و حساب‌رسی شود، لازم است این سه فصل اقتصادی تعیین و در شناسنامه‌ی اقتصادی هر فردی ثبت گردد تا هرگونه تخلف مالی، خود را به وضوح نشان دهد.

این سه سرفصل عبارت است از: وضعیت اقتصادی فرد در بدو تولد، به هنگام ازدواج، و نیز یک سال و نیم بعد از اشتغال است.

باید تمامی اموال - اعم از زمین، باغ، خانه، سهام، و ... -

که به نوزاد به عنوان‌های مختلف می‌رسد، در شناسنامه یا کارت اقتصادی فرد ثبت شود.

هم‌چنین بعد از ازدواج و دو سال پس از زمان اجرای صیغه‌ی عقد، باید اموالی که فرد کسب کرده است مورد رسیدگی واقع شود و وضعیت مسکن و شغل و موقعیت او ثبت گردد تا مشخص شود املاک، اموال و درآمد او چه قدر است.

سرفصل سوم، اشتغال فرد است و باید بررسی شود شخص در چه سنی به چه شغلی مشغول شده و اموالی که هنگام ورود به آن شغل داشته، چه قدر بوده و بعد از یک سال و نیم، او چه موقعیت مالی‌ای یافته است.

همان‌گونه که می‌توان در کشوری شصت میلیونی، تمامی افراد سرباز را شناسایی کرد و آنان را به خدمت فراخواند و به‌گونه‌ای برخورد نمود که شخصی که به سربازی نرفته است، خود با پای خود به سربازی برود، همین‌طور می‌توان نظام اقتصادی افراد را سامان‌دهی کرد و تمام اموال شخصی و حکومتی را تحت سیستمی منظم و دقیق کنترل کرد و از بروز هرگونه خلافی در سیستم اقتصادی جلوگیری کرد.

به طور مثال، هنگامی که فردی وارد شغلی معمولی

مانند خیاطی می‌شود و در ابتدای کار، خانه، باغ، خودرو و دیگر امکانات را ندارد، چگونه می‌تواند بعد از دو سال صاحب وسیله‌ی نقلیه‌ای گران‌قیمت شود و خانه و زمین و دیگر امکانات رفاهی به دست آورد. اگر کسی چنین رشد غیر مترقبه‌ای نموده باشد، به‌طور حتم، کار غیر معمولی انجام داده است؛ برای نمونه، یا از مخارج همسر و فرزندان خود کم گذاشته و در هزینه‌های منزل خساست بسیار به خرج داده است (اگرچه این رشد با خسیس بودن نیز قابل حل شدن نیست) یا سر مردم کلاه گذاشته و جنسی را دو برابر قیمت فروخته است، که این نیز به‌طور عادی امکان ندارد؛ چون وی اگر انصاف داشته باشد، از یک جنس حدود بیست درصد سود می‌گیرد و اگر این شخص سیصد درصد نیز سود گرفته باشد، به‌طور عادی نمی‌تواند با چنین درصدی آن هم از خیاطی، بهترین خانه و خودرو را داشته باشد؛ مگر این‌که ترکیبی از دو پاسخ را کنار هم بگذاریم و خود را به آن پاسخ صوری قانع کنیم و بگوییم هم از دیگران سود بیش‌تر می‌گرفته و هم در خانه بخل داشته و مصرف نمی‌کرده است. در هر صورت باید بررسی شود و علت دقیق این‌گونه درآمدهای غیر معمول مشخص شود و با

خلافکاران برخوردار قانونی شود تا کسی به فکر راه خلاف برای درآمد بیش تر نباشد.

هم چنین در این راستا لازم است در تحقیقی جامع، انواع تخلفاتی که هر شغل و صنفی دارد، مشخص شود و انواع کلاهبرداری‌های صنفی و شغلی، پیش‌بینی و راه پیش‌گیری آن تنظیم گردد و تحقیق شود کسانی که درآمدهای نامعمول دارند، به کدام یک از آن می‌توانند آلوده شده باشند؛ چرا که شغلی اقتضای احتکار دارد و شغلی دیگر نه، و شغلی اقتضای رشوه دارد و شغلی دیگر نه.

اگر برنامه‌ی یاد شده، اجرایی نگردد و دولت بر اموال افراد جامعه و به‌ویژه بر اموال کارگزاران خود نظارتی نداشته باشد، زمینه‌ی رشد دزدان آبرومند همواره در بدنه‌ی دولت باقی است و آنان مانع از اجرای عدالت و رسیدن پول بیت‌المال به افراد ضعیف و فقیر جامعه می‌شوند و هرکس هر آن‌چه را که دل وی آن را بخواهد و هوس کند و در راستای منافع او باشد، انجام می‌دهد؛ به‌طوری که قیمت اجناس بازار را نه شخص فروشنده تعیین می‌کند و نه بازار؛ بلکه چشم بیننده است که آن را تعیین می‌کند و فروشنده به اندازه‌ی چشم بیننده

پول می‌گیرد. حال اگر نوعروسی به بازار رود و پیراهنی بخواهد و داماد نیز کنار وی عرق‌ریزان با جیب خالی ایستاده باشد و عروس بگوید فلان پیراهن را می‌خواهم، آن وقت قیمت جنس است که ده‌ها برابر بالا می‌رود. این را نیز بر این مطلب اضافه کنید که اگر عروس و داماد ساده باشند و فروشنده فردی حرفه‌ای در کلاهبرداری، آن وقت قیمت کالا چه قدر بالا می‌رود؟! مثال برای گفتن بسیار است و گفتن آن‌ها از حوصله‌ی بحث خارج است. بنابراین، ثبت اموال شخص در شناسنامه‌ی اقتصادی یا کارت اعتباری ضرورت دارد و اگر این کار نشود، مشکلات فراوانی که بیخ و بن اقتصاد این مملکت را گرفته است، از آن رخت بر نمی‌بندد و رانت‌خواران و پول‌شویانی به وجود می‌آیند که در کنار آنان هزاران فقیر دست به گریبان بر خاک نشسته‌اند؛ فقیرانی که به سیلی صورت خود را سرخ نگاه می‌دارند و چون رنگ آنان چنان به زردی گراید که سیلی نیز نتواند آن را سرخ نگاه دارد، سر در گریبان فرو می‌برند و بر عامل بدبختی خود نفرین و ناله سر می‌دهند یا تنها آغوش خداوند را مددکار خود می‌یابند و یا چنین حوصله‌ای ندارند و کار دیگری می‌کنند.

نباید خود را فریفت و مردم را نادان فرض کرد. این روحیه در میان مردم هوشیار ایران وجود دارد که می‌گویند فلان شخص از کجا آورده که چنین می‌خورد؟ این روحیه و خصلت و منش در علم اقتصاد باید برای خود فضا و کرسی داشته باشد و بزرگان و عالمان دینی در فقه باید به این مسأله‌ی علمی اهمیت دهند. این روحیه و خصلت در مردم، تجسس نیست تا اشکال قانونی و شرعی داشته باشد؛ چون مردم به ظاهر افراد نگاه می‌کنند، نه به باطن آن‌ها. این خصلت، برآمده از ارتباط مردم با یک‌دیگر است و اگر این ارتباط قانونمند شود، و برنامه‌ی جامع یاد شده، بر اساس آن تنظیم گردد، بسیاری از مشکلات اقتصادی حل می‌گردد.

هم‌چنین تذکر این نکته سودمند است که در اجرای این طرح باید مواظب بود به هیچ‌وجه بر بنده‌ی ضعیفی اجحاف نشود. در رفتن به سراغ شاخ‌داران و دزدان آبرومند، نباید اشتباه کرد. اجرای عدالت به معنای ضعیف‌کشی نیست. برای نمونه نیروی پلیس نباید راننده‌ای زحمت‌کش را که از صبح تا به شب کار کرده است، برای خلافی که برای او کوچک است، جریمه کند و بگوید چرا پلاک ماشین شما گلی است و حال آن‌که

غافل است که این راننده با این ماشین همواره در حال کار است و نان شب خانوادگی خود را با آن تأمین می‌کند.

اگر پلیس با راننده‌مانند مجرمی بزه‌کار برخورد کند و به جای گفتن «خسته نباشید» به او، و آرام سخن گفتن، با او قلدری نماید، روشن است که دوره‌ی نظام انتظامی، مربی خوبی برای چنین پلیسی نبوده است.

نباید کوچک‌ها را بزرگ نمود و از بزرگ‌ها دست شُست. به جای این‌گونه برخورد با تبختر و غرور، باید به مردم ضعیف «خسته نباشید» گفت و سپس با احترام از آنان خواست پلاک خودروی خود را تمیز کنند و بدیهی است که مردم در چنین برخوردی «چشم!» می‌گویند و پلیس را مظهرامنیت و آرامش روانی خود نیز می‌یابند.

البته عالمان دینی به جای این‌که تنها نماز غفیله و نافله را به کارگزاران و مأموران و نیز به اقشار ضعیف جامعه یاد دهند، باید آداب اجتماعی را نیز به آنان آموزش دهند. عالمان دینی باید به مسؤولان پیام‌رسان در مقابل هر بینوایی نایستند و با راننده‌ای زحمت‌کش، هم‌چون دزد برخورد نکنند. اگر چند نفر این چنین برخوردی را ببینند، مردم سیگارفروشی را بر شغل

تاکسی رانی ترجیح می دهند و سرمایه‌ی خود را در آن راه می گذارند.

امروزه این گونه کارها می تواند انقلاب را تضعیف نماید و بر عالمان دینی است که در این رابطه و به ویژه در بحث اخلاق حرفه‌ای، کاری درخور انجام دهند. در تذکرها و در انتقادات و در امر به معروف و نهی از منکر، نباید به خرده‌ریزها توجه نمود؛ بلکه باید: ﴿فَقَاتِلُوا أُمَمَةَ الْكُفْرِ﴾^۱ بود و باید شاخ‌ها را گرفت و شاخ‌داران مستکبر را قطع نمود. با نرم‌ها باید با نرمی برخورد نمود و با زیرها به صورت درشت و زمخت. اگر کار به عکس شود، روشن است که به ضعیف‌کشی - که کاری ناجوان‌مردانه است و از اخلاق بندگان رحمان به دور می باشد - دچار شده‌ایم؛ چرا که عبادالرحمان تا به نرمی می‌رسند، رها می‌کنند و تا به سفت و زمختی می‌رسند، محکم می‌ایستند و با غلاظ و شداد برخورد می‌کنند. این فرهنگ دین و دیانت است که ما باید آن را در خود، دیگران و در سراسر اجتماع گسترش دهیم و از دیکتاتوری دست برداریم و وقتی به ضعیفان، فقیران و مظلومان می‌رسیم، با مرحمت با آنان رفتار کنیم.

معروف است: مرگ فقیران و ننگ بزرگان، هیچ صدا

و فریادی ندارد. اگر فقیری از درد ناله کند یا بمیرد، کسی خبردار نمی‌شود و هیچ صدایی ندارد. به همین صورت است اگر فردی ثروتمند و متشخص، ننگی داشته باشد و به فساد آلوده گردد که صدای آن نیز بلند نمی‌شود و کسی خبردار نمی‌گردد، بلکه گاه برای آن تشویق نیز می‌گردد و به مینی‌سیتی فرستاده می‌شود.

البته در آخرت نیز شبیه این سیستم - اما نظام‌مند و با معادله‌های ویژه‌ی خود - وجود دارد و کسی که در آن دنیا بزرگ است، به رزق کریم، مغفرت و شفاعت می‌رسد. رزق کریم، رزقی است که در آن غصه، غم، دلهره، اضطراب و رنج نیست. هم‌چنین برای نمونه، حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام فردی را می‌کشد و از ناحیه‌ی خداوند مؤاخذه نمی‌شود؛ بلکه به مدین فرستاده می‌شود و در آن‌جا برای او همسر اختیار می‌گردد. در دنیا کسی تنها ممکن است با عصبانیتی، آدمی را بکشد و اعدام گردد؛ ولی مثل صدام‌ها در دادگاه، شربت به‌لیمو می‌خورند و از دادگاه نیز طلب‌کار می‌شوند.

نظام حاکم باید با چنین مفسدان و دزدان آبرومندی که ننگشان صدایی ندارد و غرور و فخر را با پول مردم به دست می‌آورند، به شدت برخورد نماید و در این رابطه

از خود سستی و نرمشی نشان ندهد تا اقتصاد بیمار ایران رو به سلامت گذارد.

مسئولان باید مردمی و از جنس مردم و با مردم باشند تا دردهای آنان را احساس نمایند. شخصی نقل می‌کرد: روز هفده شهریور، فرماندهی سربازانی که به میدان ژاله آورده شده بودند، دستور تیر داد. به ذهنم رسید سربازها دوست دارند سربچی کنند و به مردم ملحق شوند، اما از مردم می‌ترسند؛ چون لباس دشمن را پوشیدند و اسلحه در دست دارند و هم این‌که آنان از فرماندهان خود خوف دارند. وقتی این اندیشه را درست یافتم که دیدم سربازی اسلحه به زیرگلوئی خود گذاشت و به خود شلیک کرد تا به کسی شلیک ننماید. او این درد جان‌سوز را برای همیشه در دل ما گذاشت. ما به خاطر همین بود که به سربازها نزدیک شدیم تا آنان را به خود ملحق کنیم و ترس آن‌ها را بریزیم و فریاد: «ارتش برادر ماست» را سر دادیم.

بله هرچه بر تعداد پادگان‌های نظامی شهر و یا به نیروهای مسلح افزوده شود و هرچه بیش‌تر نیروهای نظامی و انتظامی در اطراف شهر و کوچه‌های آن دیده شوند، به گاه حادثه نمی‌توانند از مردم دور شوند و از

گروهی خاص حمایت کنند؛ بر این اساس، هرچه گروه‌های سیاسی از مردم فاصله بگیرند و از درد دل مردم خبر نداشته باشند، هرچند به عمران و آبادی کشور و امور دنیایی مثل ساختمان‌سازی و جاده‌سازی بپردازند، باز به ضرر آن‌هاست و در نهایت، این مردم هستند که می‌خواهند کسی از جنس خود را حاکم سازند که از دردهای آنان آگاه باشد و بر زمینی نشسته باشد که آنان نشسته‌اند و از سفره‌ای غذا خورده باشد که آنان از آن غذا می‌خورند. بر این اساس، کلید رفع مفاسد اقتصادی و مبارزه با کارتل‌های مالی - که دزدانی آبرومند می‌باشند و ننگ آنان بی‌صداست - در دست مردم است.

باید دانست مردم، دین را از آن رومی خواهند که آن را پناه و حامی خود در سختی‌ها و مشکلات می‌بینند و آن را راه‌گشا و چاره‌جو در تمامی شؤون دنیایی و آخرتی خود می‌شمرند. اگر حکومتی دینی باشد و نتواند فقرزدایی نماید و مشکلات مردم را حل گرداند، مردم چنین حکومت، و دینی را که پشتوانه‌ی آن است، ناکارآمد می‌دانند؛ چرا که سود و فایده‌ای برای آنان ندارد. البته چنین دینی یا آلوده به پیرایه است یا متولیان‌ی ناآگاه یا بی‌عرضه دارد که نمی‌توانند دنیای مردم را رونق دهند و آخرت آنان را به سعادت ختم نمایند.

ما در ابتدای انقلاب افرادی را دیدیم که در سختی‌های انقلاب نبودند و از لحاظ اقتصادی ورشکسته بودند، اما برای این به صحنه‌ی انقلاب آمدند تا بتوانند با حرص و ولع تمامی که دارند، به دنبال مطامع دنیا بروند و آن را به چنگ آورند و هم‌اینک همان افراد هستند که خار راه انقلاب اسلامی و مانع تحقق عدالت اقتصادی و سیاسی شده‌اند و برای رفع بیماری اقتصادی ایران، چاره‌ای جز برخورد قهرآمیز و انقلابی با آنان نیست.

بعد از مبارزه با افراد فاسد، باید نیروهای جوان و کارآمد را جایگزین آنان نمود. مهم‌ترین سرمایه‌ی هر جامعه و مملکتی نیروهای جوان و کارآمد آن است. این نیروهای جوان و کارآمد هستند که هم می‌توانند در بخش نرم‌افزاری و تولید علم و هم در ایجاد سخت‌افزار لازم و چرخاندن بزرگ‌ترین چرخ‌های صنعتی، حرکت و انقلاب پدید آورند و توده‌ی مردم را به احترام و کرنش در مقابل خود وادارند؛ اما پول و سرمایه، تنها تنظیم‌کننده و سوق‌دهنده‌ی جهت و مقدار حرکت آنان است. پیش از بحث در خصوص اهمیت کارگران و نیروی انسانی در رشد اقتصاد، لازم است روشن شود که صنعت و

تکنولوژی برای پیشبرد مملکت مهم‌تر است یا نیروی کار انسانی؟

در تکنولوژی دندان‌پزشکی بحثی مطرح است و آن این‌که قانونی باید پی‌گیری و تصویب شود که عمومی، همه‌گیر و راحت باشد؛ به طور مثال: در ایران کاشت دندان متداول نیست، ولی پر کردن و ساخت دندان مصنوعی متداول است؛ زیرا این دو، هم ساده است و هم امکانات آن در ایران فراوان است. باید دولت و وزیر بهداشت بر روی سیستم کاشت دندان سرمایه‌گذاری کند و بودجه‌ی خاصی را به این منظور اختصاص دهد تا تعداد بیش‌تری از مردم را از رنج و عذاب برهاند؛ هرچند امروزه هزینه‌ی کاشت دندان زیاد است، ولی اگر در زمینه‌ی کاشت دندان سرمایه‌گذاری شود، قاعده‌ی عمومی از کار می‌افتد و متروک می‌شود و اگر کسی نیز مشکلی داشته باشد، پزشک به‌خاطر سود کمی که از آن می‌برد، آن را رها می‌کند.

حال در بحث صنعت، اگر کارگران همه اعتصاب کنند، صنعت خودبه‌خود از کار می‌افتد و نمی‌تواند قدم از قدم بردارد؛ ولی اگر همه‌ی صنعت از کار بیفتند - اگرچه کمیت و کیفیت کارها بسیار کم می‌شود - کارگر بدون صنعت



نیز می‌تواند بخشی از کارها را انجام دهد؛ پس این‌گونه است که مزیت و برتری کارگر بر صنعت، به دست می‌آید.

همان‌گونه که گفته شد، کلید سلامت اقتصاد ایران در دست مردم است و اقتصاد بیمار ایران با بسیج محبت‌های مردمی است که سلامت خود را باز می‌یابد. این امر، در صدر اسلام نمونه دارد. بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، تجارت خارجی در شبه جزیره عربستان رونق فراوانی گرفت. با رونق اقتصادی، سیل وجوهات بود که به پایتخت اسلامی روان می‌شد. مردم دسته دسته وجوهات خود را از کشورهای اطراف به مرکز کشور اسلامی می‌فرستادند؛ اما سردمدار این حکومت، این سرمایه را تنها هزینه‌ی افراد حکومتی خود می‌کرد و از آن در بازسازی خرابی‌ها و اصلاح امور و رفع نقایص بهره نمی‌برد.

رونق تجاری و افزایش وجوهات در آن زمان به برکت حضور پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در رأس حکومت و یک‌دلی و هماهنگی و اتحاد اصحاب آن حضرت بود. آنان این‌گونه بود که آرامش و امنیت را برای جامعه نوید دادند و آن را فراهم ساختند. آن‌گاه سرمایه تولید شد و

کارهای بسیاری به بهترین روش و بیش‌ترین بازدهی انجام گرفت. برای مثال، در آن جامعه اگر کسی برای خود خانه می‌ساخت، زحمتش از کارگرها بسیار بیش‌تر بود؛ چون او خود برای خود خانه می‌ساخت. حال، اگر در هر شهری که بی‌خانمانی وجود دارد، مردم احساس کنند ساخت آن خانه برای خود آنان است آن را با دل و جان می‌سازند و آن شهر و مردم سرمایه‌ی پرباری می‌شوند؛ چنان‌چه در زمان جنگ ایران و عراق مردم دزفول چنین بودند و هرگاه موشک یا راکتی به خانه‌های شهر اصابت می‌کرد، مردم محله برای بازسازی آن اقدام می‌کردند و در زمان کوتاهی آن را از نو می‌ساختند و ساکنان آن به خانه‌ی خود برمی‌گشتند و از آوارگی نجات می‌یافتند.

حال، اگر دولت مردان می‌توانستند این روحیه را بعد از جنگ تحمیلی در میان تمامی مردم گسترش دهند و آن را حفظ کنند و این فرهنگ را در تمام شهرها نهادینه سازند، به‌طور حتم بیش‌تر مردم یا همه با هم یک‌دل می‌شدند و مردم سرمایه‌ی آنان می‌شدند و مشارکت مردمی و عمومی محقق می‌گشت و کارها خودبه‌خود و در مسیر طبیعی و صحیح خود سامان می‌یافت.



در مثالی دیگر می‌توان از خانواده‌ای یاد کرد که فرد بیماری در آن وجود دارد. اگر خانواده‌ای را در نظر بگیرید که با فقر، بدهی و هزار مشکل دیگر دست و پنجه نرم می‌کند و در آن فرزند یا همسر یا مرد خانه بیمار است و برای درمان، به پول هنگفتی نیاز دارد، خواهید دید آن مقدار پول به هر صورت که باشد فراهم می‌شود. اگر در شهر نیز چنین مشکلی پیشامد کند، از زمین و آسمان پول می‌بارد و مردم برای رفع مشکل از زیر سنگ هم که باشد، پول در می‌آورند و خاک را به پول تبدیل می‌کنند؛ مثل کشتی پر از جواهر که در دریایی طوفانی باشد و این بار سنگین باعث غرق شدن کشتی گردد، در آن زمان است که آنان همه‌ی طلاها را گرفته و با دست خود به دریا می‌ریزند تا نجات یابند؛ ولی اکنون چون مشکلات خاص و غرق شدن در کار نیست یا دست‌کم احساس نمی‌شود، کسی به فکر افراد فقیر و بیچاره و محروم نیست و کسی گرهی از کار آن بینوایان باز نمی‌کند و هر کس به فکر خود است. فرهنگ‌سازی در میان مردم با توجه به چنین بستری است که باید انجام گیرد.

باید دانست مردم ایران مردمی فهمیده و زیرک

هستند و سرمایه‌های خود را بی‌جهت به کسی نمی‌دهند و فریب تبلیغات صرف صدا و سیما را نمی‌خورند. دولت باید با سوددهی مناسب، سرمایه‌های مردم را جذب نماید تا سرمایه‌های هنگفت در دست مردم نماند.

مردم اگر اعتماد داشته باشند، سرمایه‌های خود را به دولت می‌سپارند، به‌خصوص مردم ایران که به‌جز عده‌ی محدودی همه اهل محبت و صفا هستند و حاضرند خود گرسنه باشند و دیگران را سیر کنند و این خصلت در ذات و قلب آنان نهفته است؛ ولی این خلق و خوی جوان‌مردی و انسانی، به‌خاطر بدی‌های عده‌ای، از رونق می‌افتد. برای نمونه، اگر کسی تمام زندگی دیگری را تأمین نماید تا او بتواند تحصیل و سپس ازدواج نماید، اما پس از گذشت چند سال که آن فرد محروم به نوایی می‌رسد و مسؤولیتی می‌یابد، باید قدران سرپرست و مُنعم خود باشد؛ نه این‌که به او بی‌اعتنایی کند و بگوید: «من تو را نمی‌شناسم!» این‌گونه برخوردها باعث بسته شدن شیر رحمت و خشکیده شدن محبت‌ها می‌شود.

اگر از جهت روان‌شناسی، خصلت کمک به دیگران را در جزییات زندگی ایرانی‌ها دنبال کنیم، خواهیم دید

که فرزندان ایرانی پدر و مادر پیرشان را در خانه‌ی خود نگاه می‌دارند؛ اگرچه امروزه خانه‌ی سالمندان به وجود آمده، اما تعدادشان بسیار کم است. این خصلت‌های خوب، ریشه در اجداد پاک ما دارد و اگر این اخلاق و منش به وسیله‌ی بزرگان و رهبران دینی و سیاسی و دست‌اندرکاران رسانه‌ای تبلیغ و تشویق نگردد، کم‌کم از بین می‌رود و پاکی از ما رخت می‌بندد؛ هرچند عده‌ای هستند که هرچه بر آن‌ها بگذرد، باز عشق کمک به دیگران در آن‌ها از رونق نمی‌افتد.

در این بستر و با چنین فرهنگی است که دولت می‌تواند به جذب سرمایه از مردم بپردازد و از آنان در حل مشکلات اقتصادی مدد جوید. جلب سرمایه، با حاکمیت محبت بر دل‌های مردم، آسان است. به عنوان نمونه، اگر مسؤولی وسیله‌ی نقلیه نداشته باشد یا مانند مردم عادی سوار موتور شود و دیوار اداره‌ی خود را با سنگ‌های تزئینی یا آجرنما یا شیشه و آینه زینت ننماید و در منزلی ساده زندگی کند، مردم سخن او را باور می‌کنند و به او ایمان می‌آورند. اگر خودروی خود را از وسایل نقلیه‌ی رایج میان مردم عادی برتر نبرد و به خودرویی ساده و همگانی بسنده نماید و هزینه‌های

بی‌مورد نداشته باشد و به مشکلات مردم رسیدگی نماید و هر اداره‌ای یک ساختمان مخصوص به خود و پرسنل خویش درست نکند، و مجموعه‌ای زیر یک سقف کار کنند، بسیاری از سرمایه‌ها اضافه می‌آید و هزینه‌تراشی‌ها پایان می‌پذیرد و آن زمان است که مردم باور می‌کنند که دولت مردان از خود آن‌ها هستند؛ از این رو، با تمام وجود به آن‌ها کمک می‌کنند.

هنگامی که معلمی به روستا می‌رود، مردم خانه و امکانات زندگی در اختیار او می‌گذارند؛ ولی اگر طمع نماید و بهترین خانه و زندگی را بخواهد، توقع مردم نیز بالا می‌رود و از او برای تهیه‌ی چنین منزلی پول طلب می‌کنند و مسیر کمک‌رسانی و خدمت، به پول ختم و قطع می‌شود و این اولین گام برای بدبختی است؛ زیرا اگر مسیر کمک‌رسانی، پولی شود، مردم به هیچ‌کس جز پول اعتماد نمی‌کنند و چون بسیار فریب خورده‌اند، دیگر نه به ناله‌کننده‌ی پر فریب کمک می‌کنند و نه به افراد خوش‌فکر و فهمیده و نه به افراد نیازمند و تهی‌دست.

دوم: حاکمیت فرهنگ پول محوری

امروزه سیستم سرمایه‌داری بر بیش‌تر کشورهای جهان حاکم است. این سیستم، سعی می‌نماید فرهنگ خود را هر روز بر تمامی جوامع بسط دهد تا بتواند به سود بیش‌تر - که یکی از پایه‌های این سیستم است - برسد. در چنین سیستمی همه‌ی امور و مشکلات دنیوی با مال و ثروت است که حل می‌شود. باید دانست بزرگ‌ترین نقدی که بر چنین نظامی وارد است، ناپایداری کارهایی است که با این تفکر انجام می‌شود و اثر و دوام چندانی برای کاری که با پول و سرمایه شکل می‌گیرد نیست و چند روزی بیش ادامه نمی‌یابد.

اگر پول در بُعد فرهنگ و ادب جامعه‌ای هزینه شود، تأثیر آن تا زمانی است که پول وجود دارد؛ اما چنان‌چه این اعتقاد راسخ باشد که همراه با این فرهنگ گردد، آن را سالیان و قرن‌های متمادی به صورت زنده و فعال

پیش می‌برد؛ هم‌چنان‌که حافظ، سعدی، مولوی و شمس هنوز زنده‌اند و شعر آن‌ها تازه است؛ چون در کار آن‌ها پول وجود نداشته است. هم‌چنین در عرفان محیی‌الدین و قونوی نیز این قاعده حاکم بوده و موجب ماندگاری آنان شده است. اگر در هر مسیری، اصالت پول از صحنه کنار رود و اعتقادی راسخ در آن بماند، تداوم و مقدار حرکت سیر، بیش‌تر می‌شود.

حال به بحث خود که سالم‌سازی نظام اقتصادی است باز می‌گردیم. در اقتصاد نیز همین قاعده کارساز است. برای اصلاح و سالم‌سازی اقتصاد، لازم نیست متخصصان و کارشناسان را با سرمایه و پول جذب کنیم؛ بلکه باید افراد متعهد و معتقدی را که به هدف آن سازمان ایمان دارند، استخدام نمود تا از تخصص آنان استفاده شود؛ هرچند در این مسیر نباید افراد ناآگاه باایمان را به جای افراد متخصص بی‌ایمان نشانند.

اگر دولتی برای رشد و ارتقای صنعت و تکنولوژی یا فرهنگ و دانش، تنها به پول بیندیشد و با جذب سرمایه و سرمایه‌گذاری بخواهد منطقه یا صنعتی را اصلاح کند، باید گروهی را که طرحی بهتر و مدیریتی قوی‌تر و کارآمدتر دارند، برگزیند. اما این کدام فرد یا

گروه است که طرح بهتری دارد؟ هنگامی که دولت طرح حساب شده و علمی برای اجرا در زمینه‌ای نداشته باشد، به طور حتم در این آشفتگی مدیریتی، این انسان‌های متملق هستند که طرح‌های ناشایست خود را شایسته و بهتر جلوه می‌دهند و آن را به مدیران دولتی قالب می‌کنند. متملق در جامعه کم نیست؛ متملقانی زبان‌باز که علمی ندارند و تنها به خاطر پول است که به این باب رو می‌آورند؛ از این رو، باید یک واحد درسی به نام «تملق» به دروس اجتماعی افزود. برای درک بهتر این ادعا، به مثال زیر توجه کنید:

اگر کسی به سردرد دچار شده باشد و با تفکر پول‌محوری برای کار بهتر، صد هزار تومان پول را در دست بگیرد و در میدان شهر فریاد بزند: «هر کس سردرد مرا درمان کند، این پول برای اوست»، در این هنگام است که دکتر نمایان بسیاری او را حلقه می‌زنند تا بتوانند این پول را از چنگ او در آورند و هر کس و ناکس ادعای فوق تخصص پزشکی می‌کند و نسخه‌ای می‌پیچد و دکتر عاقل نیز در این آشفته‌بازار، باید خود را مخفی کند؛ چرا که به غرور او بر می‌خورد که به خاطر پول ناچیز، با آن همه متملق درگیر شود تا بیمار را درمان کند و معلوم

هم نیست سخن او پذیرفته خواهد شد یا خیر. اما اگر پزشک یاد شده، بتواند سردرد این مرد را درمان کند و صدها هزار نفر مانند او را که برای سردردی صد هزار تومان هزینه می‌کنند، به بستری سالم هدایت کند تا سرمایه‌ی خود را به صورت معقول مصرف نمایند و بتواند آن‌ها را جمع‌آوری و پول‌های کلان آنان را در مسیر سازندگی و رفع فقر هدایت کند، در این صورت، امید علاج جامعه وجود دارد.

بنابراین باید چاپلوسان و متملقانی را که در جامعه‌ی پول‌محور سر بر می‌آورند، شناسایی کرد. آنان همواره به دنبال طرح‌هایی می‌گردند که ظاهری فریبنده داشته باشد؛ مثل بیش‌تر کتاب‌های کنونی که با صفحه و طرح جلد بسیار زیبا چاپ می‌شود، اما به طور غالب محتوای علمی ندارد و نویسنده، تنها به سودآوری آن اندیشیده است، نه به محتوای علمی آن. طراحان جامعه و متملقان روزگار، از عناوین روزنامه‌ها و بحث‌های اجتماعی، موضوعی همه‌پسند را بر می‌گزینند و آن را به مسئولان امر ارایه می‌دهند و در نتیجه سرمایه‌ی لازم را به نفع خود اختصاص می‌دهند و زمانی که موضوع آنان، سرمایه‌ی لازم را جذب کرد، تازه دنبال طرح موضوع

پیشنهادی می‌روند که چه طرحی باید اجرا شود! چرا که آنان از ابتدا طرحی نداشته‌اند؟ آنان به همین جهت، تحت عنوان‌های مختلف، از عالمان و دانشمندان برای دادن طرح، استمداد می‌جویند و با زیرکی فراوان وقتی طرح مورد پسند خود را ریوسند، آن را به نام خود و همایشی که برپا داشته‌اند، ثبت می‌کنند. البته چنان‌که طرح محققى به‌گونه‌ای باشد که قابل ریودن نباشد، آن را به نام وی چاپ می‌کنند؛ اما پیش از چاپ، همه‌ی سرمایه را به عناوین مختلف - مانند هزینه‌ی تبلیغ، حق مأموریت، حق اولاد و غیره - برای خود برمی‌دارند و مصرف می‌کنند.

در جامعه‌ی پول‌محور، نخستین هدف برای چاپلوسان جامعه، جذب سرمایه و سپس طرح موضوع برای جذب سرمایه است و اگر طرحی نباشد، برای تنوع و رفع بیکاری در جامعه، انواع کنفرانس‌ها، نشست‌ها و همایش‌ها را لازم می‌دانند و بالاخره بعضی‌ها باید وقت خود را هزینه یا تلف کنند و برای این کار، بودجه لازم است؛ اگرچه مملکت آباد نشود و بیت‌المال آن، روزبه‌روز خالی‌تر گردد.

سوم: شیوع رباخواری

قرآن کریم در رابطه با رباخواری می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا، وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا﴾^۱.

- کسانی که ربا می‌خورند (از گور) بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته‌سَرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: داد و ستد صرفاً مانند ریاست، و حال آن‌که خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است.

ربا در برابر انفاق است. کسی که انفاق و بخشش

۱. بقره / ۲۷۵.

دارد، سرمایه‌ی خود را می‌ریزد؛ ولی رباخوار در ربا بر آن می‌افزاید تا این سرمایه را جمع و افزون نماید. متأسفانه جامعه‌ی امروز ما به ربا آلوده شده است. بسیاری از افراد، محاسبه‌گر شده‌اند. مهریه‌های گذشته به قیمت روز محاسبه می‌شود و ربا و بهره‌ای به آن وارد می‌گردد. پرسش این است که ارزش افزوده‌ای که برای مهریه گرفته می‌شود، از کجا آمده و با چه عنوان شرعی به زن داده می‌شود؟! این ارزش افزوده، چیزی غیر از ربا نیست، و راه‌حلی‌هایی که برای آن داده می‌شود «کلاه شرعی» است. البته ما گرفتن افزوده در سرمایه‌ای که از پدر یا پسر است را تجویز کرده‌ایم اما غیر آن را مصداق ثروت باد آورده می‌دانیم. جامعه‌ای که به ثروت‌های باد آورده به فراوانی دچار گردد، از تولیدبازمی‌ماند و تمامی مردم پی امور بادآورده‌ای مانند ربا، بلیط‌های بخت‌آزمایی، جوایز بانکی و مانند آن می‌روند و کار و زحمت را ارزش نمی‌دانند. در این شرایط، عقل می‌گوید: ﴿إِنَّمَا التَّيْبَعُ مِثْلُ الرَّبَا﴾؛ ربا همانند بیع است و نوعی تجارت دانسته می‌شود. در بحث ربا، کلام یاد شده دارای ایهام و انعکاس است؛ یعنی وقتی بیع مثل ربا باشد، ربا هم مانند بیع است؛ پس چرا بگوییم: بیع اشکال

دارد! اما خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَحَلَّ اللَّهُ التَّيْبَعَ وَحَرَّمَ الرَّبَا﴾؛ بیع حلال است و ربا حرام؛ یعنی مانند هم نیستند. خداوند بیع را پیش می‌اندازد و آنان ربا را؛ به عبارت دیگر، آنان ربا را اصل قرار داده‌اند. برخی برای جواز رباخواری خود، حتی آیات قرآن کریم را نیز به تحریف معنوی می‌کشند. برای نمونه، در آیه‌ی شریفه‌ی زیر که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾^۱، می‌گویند: «قرآن کریم می‌فرماید زیاد ربا نگیرید، اما بهره‌ی اندک اشکال ندارد؛ چرا که می‌فرماید ﴿أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً﴾ نباشد؛ وانگهی می‌فرماید: ﴿لَا تَأْكُلُوا﴾ و نمی‌فرماید ربا نگیرید! ما ربا می‌گیریم، اما آن را در خورد و خوراک خود داخل نمی‌نماییم و به هزینه‌های دیگر، مانند خرید ملک و زمین می‌رسانیم.» ما از دوران کودکی مداحی را به یاد داریم که می‌گفت مداحان دیگر خیلی رعایت نمی‌کنند و من مداح خیلی خوبی هستم؛ چرا که نشده است مجلسی دعوت شوم که جنب باشم و در این حالت به مسجد بروم و قرآن بخوانم. او خوبی خود را در رعایت

۱. آل عمران / ۱۳۰.

این حکم اولی می‌دید. گفته‌ی اینان نیز حکایت آن مداح و قاری است.

به هر روی، رباخواری از مسایلی است که مانع تولید می‌شود و برای جامعه رکود می‌آورد. خداوند با هیچ چیزی مانند ربا دشمن نیست و رباخوار را کسی می‌داند که آهنگ جنگ با او را دارد:

﴿فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسَ أَمْوَالِكُمْ، لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾؛

- و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده‌ی وی، برخاسته‌اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه‌های شما از خودتان است نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

کسی که ربا می‌خورد، به جنگ خدا و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌رود. امروز اگر مسایل جهانی، حکومت دینی و بانک‌داری اسلامی مطرح نبود، عالمان دینی معاملات جاری بانکی را ربا و حرام می‌دانستند. برخی کمیت کار بانکی را مورد توجه قرار می‌دهند و کارمزد

بانکی را شیوه‌ی برون‌رفت از ربا می‌شمرند؛ در حالی که آنان به کیفیت کار بانکی نظر ندارند؛ چرا که ممکن است بانک‌ها به هر حال کار فراوانی بر روی سپرده‌ای نمایند؛ اما به شیوه‌ی کار و ماهیت آن نیز باید توجه داشت. نتیجه‌ی این روند، آن است که به تدریج خواهید دید ربا از حیث موضوع خارج می‌شود و آن را تحسین می‌کنند! در حالی که نگرش قرآن کریم به این موضوع - چنانکه یاد شد - بسیار تند و هشداردهنده است و در رابطه با رباخواران، تعبیری به کار رفته است که حتی در مورد کفار و منافقان نیز نیامده است. گویی ربا، خون همه‌ی اشخاص را سرطانی می‌کند.

در روایات نیز تعابیر تکان‌دهنده‌ای در این خصوص وارد شده است. در روایات تصریح شده است اگراندرکی از گرد ربا به جان کسی بنشیند، همه چیز او از دستش می‌رود و نیز در دوره‌ی آخرالزمان کسی نیست که از این گرد، آسوده باشد. امروزه بسیاری از افراد با این آلودگی ناهنجار دست به گریبانند. عاقبت این وضع دلخراش، سلب توفیق، بدبختی و فلاکت است.

متأسفانه رباخوار به جایی می‌رسد که کار خود را محترم و شریف نیز می‌داند! او می‌گوید: ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ

دست آورده است. چنین علم‌ها و آگاهی‌هایی، به صورت غالب شرّ آفرین است و نکبت را در پی می‌آورد و ممکن است انسان را از خیری محروم و منصرف کند. فردی می‌گفت: «من یکی از بزرگان را می‌شناختم که پیر و ناتوان بود و مردم زیر بغل او را می‌گرفتند تا او را به مسجد ببرند؛ اما من روزی او را در کسوفه‌ای خلوت دیدم که کسی در آن نبود و او با سرزندگی بسیار در آن‌جا راه می‌رفت و حقه‌بازی و فریب او برای من آشکار شد.»

چنین علمی برای فرد نکبت می‌آورد و او را فردی بی‌اعتقاد به دین می‌سازد و در واقع، بازنده‌ی این ماجرا کسی است که به حقه‌بازی چنین فردی پی برده است؛ چرا که او جاهل بود و نمی‌فهمید وی در آن‌جا مواظب اوست؛ چرا که اگر می‌دانست او به حيله‌ی وی پی برده است، اذیت می‌شد؛ اما خداوند به فرد بیننده علم داد و او را با این آگاهی تنبیه کرد. گاه خداوند کسی را با علم و آگاهی بیچاره می‌کند. باید علمی را از خداوند خواست که در آن خیر باشد.

هم‌اکنون نظام مالی بازار و اقتصاد هم‌چون فاضلابی شده است و پول کسی که آن را با ریختن عرق به دست

آورده، با پولی که با دزدی و ربا و رشوه تهیه شده است، بر روی هم ریخته می‌شود و کسی نیز ممکن است همه‌ی آن را بگیرد و چنین پولی نمی‌تواند بدون آثار وضعی باشد. یکی از آثار طبیعی و وضعی ربا و رشوه، کمبود تولید و رکود اقتصادی است.

البته امروزه اگر کاری بدون پرداخت رشوه درست نمی‌شود و فرد به مشقت و سختی می‌افتد، دادن رشوه حرام نمی‌باشد؛ ولی گرفتن آن همواره حرام است. برخی نیز ممکن است به گرفتن قرض ربایی مجبور شوند؛ اما دادن قرض ربایی همواره حرام است. احکام ربا و رشوه را باید در رساله‌های عملیه دید. در آن‌جا

گفته شده است گاه انجام فعلی ضرر دارد؛ ولی چون دارای مصلحت است، انجام آن ضروری می‌شود و ضرر به ضرور تبدیل می‌گردد. جایی نیز ممکن است کاری سود فراوان داشته باشد؛ ولی چون مفسده در پی دارد، حرام می‌شود. مانند رباخواری که از پرسودترین کارهای درآمدزاست و منفعت اقتصادی بالایی برای رباخوار دارد؛ آن هم بدون هیچ ضرر اقتصادی و رنج و زحمتی. کارهای دیگر از میوه‌فروشی گرفته تا گیوه‌فروشی، همه دارای ضررهایی است؛ چرا که میوه، خرابی را در پی

دارد و گیوه، کهنگی و نوسان قیمت را؛ ولی پولی که برای ربا داده می‌شود، همیشه پول است و برای خود نیز پول می‌آورد. به همین خاطر است که بهترین ساختمان‌ها و مکان‌ها در دست بانک‌هاست که به صورت قانونی رباخواری می‌نمایند؛ اما رباخواری با آن‌که ضرر اقتصادی برای رباخوار را در پی ندارد، مفسده‌ای عظیم با آن است و آن این‌که زالوصفتی را رواج می‌دهد. البته نباید نام زالو را به نام رباخواران آلوده نمود؛ چرا که آن حیوان بیچاره تا جایی خون می‌مکد که نیاز دارد و بدن وی اجازه می‌دهد، ولی مفسدان اقتصادی نه تا جایی که خود جا دارند، بلکه تا جایی که مردم خون دارند، آنان را می‌مکند و اقتصاد اجتماعی را فلج می‌کنند.

البته لازم به ذکر است که ما نمی‌خواهیم بگوییم تمامی بانک‌ها ربا می‌گیرند، بلکه بسیاری از سرمایه‌ها بر اساس قراردادهای شرعی از مردم گرفته می‌شود و هر سودی نیز ربا نیست؛ چرا که ما قوانین شرعی دیگری داریم که بر اساس آن می‌توان سود مشارکت را گرفت و بر اندوخته‌ی خود افزود و نظام اقتصادی را پایدار ساخت. البته چنین هم نیست که هرچه نام کارمزد بر آن

گذاشته می‌شود، شرعی باشد؛ چرا که برخی از کارمزدها بدتر از ریاست. باید به‌گونه‌ای مشکلات فنی را برطرف نمود و با محاسبه‌ی مقدار نقدینگی که در دست مردم است و هزینه‌هایی که بر آن انجام می‌شود و نیز محاسبه‌ی سوبسیدهای وام‌های پرداختی، با مردم تعامل داشت؛ نه این‌که بر مردم منت نهاد و پول آنان را به خودشان با منت قرض داد و سود بسیاری نیز از آنان گرفت و گاه سکه یا خودرویی را نیز از پول مردم به عنوان جایزه فراهم کرد و باز بر آنان منت نهاد.

البته باید مراقب بود که با انگ رباخواری، نظام بانکی را زیر سؤال نبرد؛ چرا که آن‌گاه چنان بی‌نظامی بر آن حاکم می‌گردد که دیگر نمی‌توان به آن نظمی بخشید؛ بلکه باید هم‌اندیشی نمود تا مسایل حقوقی این مشکل برطرف شود و نظام بانکی، سیستمی به‌طور کامل اسلامی پیدا نماید.

گاه شنیده می‌شود که فلان ارگان یا دستگاه دولتی چند میلیارد پول از مردم اضافه گرفته است. البته برای رفع بیماری‌های اقتصادی، نباید از مفسدان اقتصادی و کارتل‌های مالی غفلت نمود و دست‌کم حکمی که برای آنان می‌توان داد، البته با توجه به فساد که دارند، اعدام

است؛ همان طور که نباید آفتابه دزدی را که چند کیلو تریاک دارد، مورد محاکمہ‌ی آن چنانی قرار داد و ارباب او را در آسایش گذاشت.

البته فتاوا نیز برای خود سیستمی دارد و برخی از فتاوا ممکن است سبب رکود اقتصادی کشوری گردد. باید دانست پول، چک، سفته و کارت اعتباری، اعتباری بیش نیست و معاملہ‌ی آن به کمی یا زیادتی، ربوی است؛ اما هم اینک نمی توان چنین فتوایی داد.

علت این که برخی از مجتهدان به این مسایل با دقت ریاضی و فلسفی برخورد کرده اند و سعی در فرار از ربا نموده و اثر اقتصادی این موضوع را کم تر بررسی کرده و در بیان حکم الهی نیز خود را مخطئه دانسته و ارتباط ربا با عذاب الهی را به عہدہ‌ی خداوند متعال و حضرت نبی اکرم ﷺ و ائمہ‌ی هدی علیہم السلام گذارده اند و عرفان را از فقه جدا نموده و گفته اند: «ما حکم زمینی می دهیم و خدا هر چه می کند به عہدہ‌ی ما نیست»، این ها همه به خاطر اصرار در فتوا دادن است؛ چرا که اهل بازار در صدور چنین فتوایی بی تأثیر نیستند؛ مانند ماجرای موسیقی که نوازندگان و طرفداران آن به فتوای حضرت امام ﷺ استناد می کنند. البته فتوای حضرت امام ﷺ چنین گسترده

نمی باشد و این جریان سیاسی و احساسی بوده است که در آن دخالت داشته است، نه جریان علمی و الهی. در ربا نیز حب دنیا باعث خلط مباحث شده است، نه حقیقت علم و باور به قیامت.

برای آن که نقش فتواها در رکود یا رونق اقتصادی دانسته شود، در این جا به حکمی که برای پوشیدن جوراب های شیشه ای زنانه و تی شرت داده می شود، دقت می گردد.

اگر در شهر مقدس قم - که زنان به پوشیدن پای خود در دید نامحرم بر اساس حکم دینی تعهد دارند - کسی به بازار برود و قصد خریدن جورابی ضخیم را داشته باشد، آن را کم تر در بازار می یابد؛ زیرا بیش تر جوراب ها نازک و پانما می باشد. اگر به علت این امر دقت شود، در ظاهر می یابیم در کتاب های فقهی، فرهنگی و ادبی، استفاده از این نوع جوراب ها در مراسم زن ها بدون اشکال شمرده شده است؛ اما اگر این مسأله ریشه یابی شود، درمی یابیم که این قضیه در دنیا طلبی و سودجویی بی حد و حصر بافندگان و تولیدکنندگان این جوراب ها ریشه دارد.

هنگامی که جوراب نازک و جوراب ضخیم به کفہ‌ی ترازو گذاشته شود، جوراب ضخیم چند برابر جوراب

نازک وزن دارد و مواد اولیه‌ی فراوانی برای آن مصرف شده است و استحکام آن نیز به‌گونه‌ای است که به سادگی از بین نمی‌رود و خریدار در مدت درازتری نیازمند خرید جورابی جدید می‌شود و بازار و تولید آن کم‌تر رونق می‌یابد.

صاحب کارخانه، سرمایه‌دار و بازاری با تولید جوراب‌های نازک و پانما می‌تواند سود بیش‌تری ببرد؛ چرا که تولیدکننده از مواد اولیه‌ی کم‌تری استفاده می‌کند و به جای یک جوراب بادوام و ضخیم، چند جوراب نازک تولید می‌کند و قیمت آن نیز چندین برابر می‌شود و از طرفی به سرعت، تولید او به فروش می‌رسد؛ چون جوراب‌ها زود خراب می‌شود و مردم برای خریدن جورابی دیگر به بازار می‌روند؛ در این صورت، بازاری نیز سود بیش‌تر با فروش بیش‌تر دارد؛ برعکس گران‌فروشی که ضربه به او می‌زند و موجب رکود تجارت وی می‌شود.

اما در این میان، برای افراد متدین که علاقه‌ای به استفاده از این نوع جوراب‌ها ندارند یا کسانی که در دل علاقه دارند ولی عقل آن‌ها اجازه نمی‌دهد، سودجویان شیوه‌ی تبلیغ را در پیش می‌گیرند تا آنان را نیز جزو

مصرف‌کنندگان قرار دهند. بر این اساس تولیدگر، تبلیغ خود را از عالمان - که سرپرستان و متولیان دین هستند و مردم متدین در خرید جوراب از آنان فتوا می‌گیرند - شروع می‌کند. او ابتدا مقداری پول به عنوان خمس یا عناوین دیگر در اختیار عالمان دینی قرار می‌دهد و آن‌گاه سؤال شرعی خود را می‌پرسد: «آیا پوشیدن جوراب نازک در مجالس زنانه اشکال دارد؟» عالم به طمع پول یا به طمع علم یا به خاطر نرنجاندن این مسلمان، به او پاسخ می‌دهد: «اشکال ندارد.» دوباره آن شخص به سؤالش می‌افزاید: «آیا زن می‌تواند از آن برای شوهر خود استفاده کند؟» باز عالم می‌گوید: «اشکالی ندارد.» سؤال بعدی او برای ما روشن است، می‌پرسد: «در چه مواردی زن می‌تواند از این جوراب‌ها استفاده کند؟» عالم نیز برای این‌که جوابی داده باشد، چند موردی را ذکر می‌کند و در این جاست که آنان با این سخنان برای تبلیغ استفاده می‌کنند و رفته رفته میان مردم شایع می‌شود که: استفاده از جوراب شیشه‌ای اشکال ندارد.

البته اگر عالم دینی آگاه به زمان و مخاطب خود باشد، هرگز نباید اجازه دهد که رشته‌ی سخن به دست دنیادار - یعنی تولیدگر، بازاری، واسطه و مبلغان آن‌ها - بیفتد

و چنانچه کسی از آنها از حکم چنین جوراب‌هایی پرسید، باید آن را به سؤال کننده برگرداند تا موضوع برای وی روشن شود. به‌طور مثال در مورد این جوراب‌ها می‌توان از تفاوت قیمت این دو پرسید و هنگامی که مشکل فهمیده می‌شود، حکم صادر گردد. در این صورت، شاید عالمان، حکم به اخراج تولیدگر و بازاری از خانه‌ی خود می‌دادند و با آنها دیدار نمی‌کردند؛ چرا که آنان به‌خاطر حرص و طمع به دنیا، بازار را به این سو می‌کشاند و وضع بازار به‌گونه‌ای می‌شود که جوراب ضخیم یا در بازار شهری دیده نشود، یا به سختی پیدا شود.

اگر عالمان دینی موضوع فتوای خود را بشناسند، درست اقدام می‌کنند و مردم پشتیبان عالمان می‌شوند؛ ولی در فقه، شناخت موضوع از کارهای فقیه دانسته نشده و همین امر، بدبختی مردم را در پی داشته است.

لباس‌های تی‌شرت نیز چنین حکایتی دارد. مواد اولیه‌ی آن اندک است و نازک بودن در آن جاری است. از علم و هندسه و فیزیک گرفته تا دین و غیردین، برای آن تبلیغ می‌کنند و کسی اجازه ندارد به عاملان آن، که تولیدکننده و بازاری هستند، اعتراض کند. در این میان

باز هم از مردم است که می‌توان استمداد نمود تا از چنین لباس‌هایی استفاده نکنند و این درخواست از مردم، جزو فرهنگ نیست. فرهنگ، یعنی ناحق را سر جای خود نشانند. در این لباس‌ها از مواد اولیه کم می‌گذارند و به قیمت گزاف می‌فروشند و حق خریدار ضایع می‌گردد. این دسته از لباس‌ها باید متناسب با تولید آن، چنان ارزان به دست مردم برسد که مردم از ارزانی قیمت به آن رغبت نداشته باشند. از طرفی لازم است تولیدگر، نیاز جامعه را در نظر بگیرد و بر اساس نیازهای واقعی - و نه کاذب - جامعه دست به تولید بزند و بازاریان نیز اجناس خود را با نیازهای واقعی جامعه هماهنگ نمایند، نه این‌که طراحی‌ها، تبلیغ‌ها و تولید بر اساس نیازهای کاذب و سودجویی افراطی قرار گیرد، که از این فساد باید به عنوان سرقت اقتصادی یاد نمود.

چهارم: راحت طلبی و فرار از کار دشوار

یکی از عوامل رکود اقتصادی، میل نیروی کار انسانی به راحت طلبی و رفاه است. ملتی که چنین افرادی دارد، مردم آن به بیکاری روی می آورند و روز خود را بدون هدفی که بتوانند برای آن تلاش خستگی ناپذیر داشته باشند، به شب می آورند. طبیعی است در چنین کشوری، رشد و تعالی - که به زحمت و تلاش مفرط نیاز دارد - معنا نخواهد داشت! در این سرزمین، ممکن است زمین های رها، مستعد و غنی برای کشاورزی بسیار باشد، اما کسی به آبادانی آن رغبت نمی ورزد؛ چرا که همه در پی کار راحت و رفاه و آسایش تن می گردند.

طرح دولت درباره ی جوانان کشور باید این گونه باشد که جوان هنوز از خدمت سربازی فارغ نشده باشد که کار آینده و شغل او مهیا باشد؛ نه آن که وی بخواهد چند صبحاحی استراحت نماید و در نتیجه سالی یا

سالانی بی کار باشد! مگر هیچ کاری در این کشور گسترده برای این جوان یافت نمی شود و مگر او به دنبال چه کاری است که آن را نمی یابد؟ اگر آبدارچی ریاست جمهوری را به جوانی پیشنهاد دهند، او آن را با جان و دل می پذیرد؛ ولی اگر زمینی به او بدهند و بگویند آن را آباد کن یا برای خود ساختمانی در آن بنا نما، حاضر نیست این استقلال را بر خود ببیند و رنج آن را به دوش کشد؛ چون استقلال سنگین و به دوش کشیدنی است و جوانی که راحت طلبی را ارزش می داند - و نه زحمت و رنج را - از آن فراری است و حق هم با اوست؛ چون امروزه همه در جامعه بر بودجه ی مملکت و بیت المال تکیه می کنند و کسی را طاقت و توان اندیشه ی استقلال نیست؛ بلکه حتی فکر استقلال ممکن است بسیاری را آزار دهد. همه دوست دارند کسی نان آور رایگان خانه ی آنان باشد.

جوانان کشور - و هم چنین عده ای که جوانی خود را در اداره ای صرف کرده و پیر شده اند - دنبال سرمایه می گردند و چون دسته ای متملق، سرمایه ها را جذب می کنند، این جوانان، بدون سابقه ی علمی، جذب آن گروه می شوند و توسط گروه سرمایه دار، تشویق به دادن طرح و برنامه ای

که پشتوانه‌ی علمی و تجربی لازم را ندارد، می‌شوند. آنان در ظاهر می‌خواهند مشکل بی‌کاری جوانان را حل نمایند، اما تنها ذهن و عقاید جوانان را نسبت به درستی کار خود برنامه‌ریزی می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که راحت‌طلبی برای آنان افتخار و بزرگی خوانده می‌شود و این به جامعه‌ی علمی ضرر بسیاری می‌زند و باعث خاموشی علم می‌شود؛ چون طرحتی که از طرف یک جوان ارایه می‌شود، با طرح استادی کارآزموده بسیار متفاوت است و اگر جامعه‌ای، از اساتید کارآزموده و باتجربه دست بکشد یا به جای هزینه‌ی بودجه برای آن‌ها و آزاد گذاشتن آنان در صرف بودجه و موضوع تحقیقات، فقط طرح آن‌ها را خریداری نماید و بودجه‌ها به کسانی برسد که طرح‌ها را می‌خرند و واسطه‌گری می‌کنند، در این صورت مشکل علم دو صد چندان می‌شود؛ مثل بسیاری از مشکلات اقتصادی و تربیتی که هم‌اینک دامنگیر دستگاه‌های اجرایی مربوط است.

اگر میان صنعت‌گر و طراح، با دولت که سرمایه‌دار و سرمایه‌گذار است، رانت‌خواران واسطه شوند و عده‌ای فرصت‌طلب و ناآگاه، سرمایه‌ها را به عنوان صنعت بگیرند و صنعت‌کاران زیادی بدون سرمایه بمانند، این

امر مانع از پیشرفت صنعت و سبب رکود اقتصاد می‌شود و راه را برای کلاه‌برداری‌ها و دزدی‌های مدرن و آبرومند، هموار می‌سازد.

پیش از این گذشت که این مردم هستند که می‌توانند مشکلات و آسیب‌های اقتصادی کشور را سامان دهند. در این زمینه نیز اگر مردم مشکلات اجتماعی را درک کنند، چون بسیاری از مردم دوستدار خیر، خوبی و احسان هستند، به دنبال رفع مشکل و علاج درد می‌گردند. البته بیشتر مردم این درد اجتماعی را می‌شناسند؛ هرچند عده‌ای این ویروس و عامل تخریب اقتصاد را نمی‌شناسند؛ اما چگونه می‌توان این درد را در فرد و اجتماع درمان کرد؟ مسلّم است علاج و راه چاره‌ی این درد وقتی به تمام بدن شخص یا به تمام اجتماع سرایت کرد، بسیار سخت است؛ زیرا هر کس بخواهد سخنی بگوید و طرحی جدید بریزد، او را نیز به دادن موضوع برای جذب بودجه متهم می‌کنند؛ برای همین، باید تک‌تک اشخاص علمی جامعه را شناسایی کرد و به آن‌ها بها داد. هنگامی که علم و عالم تحت شرایطی مناسب رشد کرد، دیگران که به دروغ مدعی بودند، حقیر و خوار می‌شوند و عقب‌نشینی می‌کنند و وقتی حق روشن شد، همه تسلیم حق می‌گردند.

باید دانست مردم، هم خواهان دین هستند و هم رفاه دنیوی خود را می‌خواهند. البته کم‌کاری و استراحت و پول مفت، برخی از افراد جامعه و نیز برخی از مسئولان را زخمی و آلوده نموده است. این‌گونه افراد و مسئولان چاره‌ای جز مثله نمودن دین ندارند؛ یعنی تنها می‌توانند بخشی از دین را بگیرند و قسمتی از آن را به‌ناچار باید رها نمایند. در جریان آشوب‌های کوی دانشگاه، گروهی از مخالفان دست به شورش زدند؛ مخالفانی که از سوی برخی از مسئولان حمایت می‌شدند. گروهی نیز بودند که دنبال مفت‌خوری بودند و کار به جنجال و هیاهو و درگیری کشیده شد. در این میان ناگاه مسئولان آگاه و متعهد و مردم عاقل و فهیم به خیابان‌ها ریختند و جلوی مشکلات و درگیری‌های بعدی را گرفتند و مانع آتش‌سوزی‌ها و درگیری‌های بعدی شدند و به همین جهت، آشوب‌ها به سرعت خاتمه پیدا نمود و در نهایت، باز مردم بودند که ماجرا را به‌خوبی خاتمه دادند. افرادی که در آن آشوب‌ها به خیابان ریختند، چند دسته بودند: عده‌ای مخالف، عده‌ای موافق و عده‌ای نیز خواهان بی‌بندوباری جنسی و اقتصادی بودند. گروه‌های مختلف مخالف، چون یک‌دیگر را نمی‌شناختند، نتوانستند صحنه‌گردان فساد و هرج و مرج شوند و این

آشوب‌ها پس از چند روز پایان پذیرفت؛ ولی اگر مخالفان مانند حضور در میدان فوتبال، لباس‌های یک شکل یا یک رنگ می‌پوشیدند، آن‌گاه مشخص می‌شد چه کسی اکثریت و برگ برنده را در دست دارد؛ ولی در آن آشفته‌بازار هیچ‌چیز مشخص نمی‌شود و چون در آن موقع حساس، مردم عاقلانه‌ترین تصمیم‌ها را گرفتند و به اجرا در آوردند، جلوی درگیری گرفته شد. بنابراین اگر آن آشوب‌ها با درگیری شروع نمی‌شد - تا موجب جلوگیری اولی آنان باشد - و مخالفان می‌توانستند در صدا و سیما نفوذ کنند و نبض رسانه‌های کشور را در دست گیرند و از مخالفان بخواهند با یک لباس وارد صحنه شوند، آشوب‌ها شدیدتر می‌شد؛ اما چون قدرت نفوذ را نیافتند و نتوانستند با رادیو اسرائیل و آمریکا هماهنگ شوند، شکست خوردند. حال، اگر آن‌ها تشکل جدیدی تأسیس نمایند و میان آنان هماهنگی ایجاد شود، در این صورت، ممکن است کوی دانشگاه به صورت دیگری و با ابعادی بسیار وسیع بروز کند که البته باز این مردم هستند که می‌توانند توطئه‌ی آنان را خنثی کنند. در مباحث اقتصادی نیز مردم به همین نحو می‌توانند مؤثرترین گزینه در اصلاح ساختار اقتصادی کشور باشند.

پنجم: بی‌علاقگی به کار

یکی از عوامل رکود اقتصادی، کم‌کاری و نداشتن تعهد کاری است. کم‌کاری یا نداشتن تعهد کاری، عللی دارد که یکی از این دلایل، برخاسته از ارتباط میان سلیقه و کار است. همان‌طور که اگر میل و اشتها به بعضی غذاها نباشد، از آن بهره برده نمی‌شود، برخی نیز توان و نیروی بعضی کارها را ندارند و نباید سرمایه‌ی عمر و زندگی خود را برای آن بگذارند که هم به خود آسیب می‌رسانند و هم به دیگرانی که شایسته‌ی آن کار هستند و به آن علاقه دارند. کسی که با بی‌علاقگی و به اجبار به کاری می‌پردازد که به آن عشق ندارد، جای کسی را پر و اشغال نموده است که به آن کار علاقه و عشق دارد و در حق او ظلم روا داشته است.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «رَحِمَ اللهُ امْرَأً عَرَفَ قدره»؛ خداوند کسی را که ارزش خود را بداند رحمت

نماید. دانستن ارزش خود به دوری از خودبرتربینی و پرهیز از حقارت است. برای نمونه، اگر طلبه‌ای که می‌تواند گامی در راه تولید علم و توسعه‌ی دانش بردارد، به دنبال تبلیغ و کارهای دیگر برود، باید او را تعزیر نمود؛ چرا که در پی کاری رفته است که برای وی کوچک است. طلبه و هرکسی که بخواهد مسیر سعادت و کمال را ببیند، همواره باید بهترین و مهم‌ترین کار را برگزیند و نه کاری مهم را. هرکسی باید دنبال کار خود باشد و متناسب با تخصص خود کار نماید. اگر کسی نیز با رسیدگی نکردن به وضعیت چنین طلبه‌ای - که می‌تواند در رشد علمی کشور مؤثر باشد - باعث اختلال در اقتصاد زندگی وی شود و کمبود بودجه و شهریه، او را از پیشرفت علمی باز دارد، گناه وی به عهده‌ی آن مسؤول است و او باید در قیامت پاسخ‌گوی وی باشد.

ششم: چند شغلی و پرکاری

یکی دیگر از عوامل رکود اقتصادی، وجود «چندشغلی» در جامعه است. وقتی همه، حاضر باشند دست به همه کاری بزنند، کاری مفید و درست تحقق نمی‌یابد و کارها رشد و تعالی پیدا نمی‌کند. کسی می‌تواند کار درست انجام دهد که فقط کاری را که در تخصص اوست و به آن نیز علاقه دارد، انجام دهد. چنین نظام اقتصادی‌ای است که می‌تواند استوار باشد. برای کارهای عمومی و کفایی و نیز برای کارهای زینتی، باید هر کس یک کار انجام دهد و تنها یک شغل و حرفه داشته باشد. کسی که به صورت تخصصی به ورزش رو می‌آورد، باید چنان از رشته‌ی خود تأمین شود که نیازی به شغل دیگر برای تأمین هزینه‌های لازم زندگی خود نداشته باشد. علم‌آموزی و تلاش برای رشد دانش نیز شغلی

مستقل است و تحصیل و درس نیز چنین می‌باشد. همان‌طور که کارگری، کارمندی و پزشکی، یک شغل است، طلبگی نیز یک شغل و حرفه است و طلبه‌ای که اهل درس و دانش باشد و بخواهد طلبه باشد، نمی‌تواند در کنار طلبگی خود شغلی دیگر برگزیند و اگر کسی غیر از آن عمل نماید، دیگر طلبه نیست. طلبه‌ای که مستغرق در درس و علم می‌گردد، نمی‌تواند وقت زایدی برای انجام کار دیگری داشته باشد و اگر طلبه‌ای باشد که چنین وقت زایدی دارد، معلوم است اندیشه‌ی وی پردازش خوبی ندارد.

هر فکری باید یک کار را دنبال کند، ولی آن را به بهترین نحو انجام دهد و از آن جهت در رشد و تعالی جامعه بکوشد و از کارهای جامعه به قدر نیاز خود بهره‌گیری کند. همواره باید میان تمامی افراد جامعه چنین تعادل و بده و بستانی - که سبب ایجاد انضباط و عدالت می‌گردد - وجود داشته باشد.

این جوامع عقب‌مانده هستند که قهرمانان آنان در کارخانه‌ها نیز کار می‌کنند. به صورت غالب به چنین قهرمانی ظلم می‌شود و در صورتی که آنان مجبور به کار دیگری نبودند، بسیار بیش از آنچه خود را نشان

داده‌اند، می‌درخشیدند. در دنیای اجتهاد و طلبگی نیز چنین است و مجتهدانی که کار دیگری کرده‌اند و در این صورت به اجتهاد رسیده‌اند، چنانچه ممحّض و غرق در دانش می‌گشتند، محقق نیز می‌شدند.

برای هر فردی تنها یک شغل، یک حرفه، یک راه و یک طریق، کافی است و اگر تمامی افراد جامعه تنها یک کار را دنبال کنند و کارها را با هم‌دیگر معاوضه کنند، مشکلی در جامعه نخواهد بود و نرخ بیکاری و آمار فساد نیز رو به کاهش می‌رود.

چندشغلی بودن و نیز «پرکاری» از عمده‌ترین معضلات رکود اقتصادی است. مردم در صورتی مجبور هستند زیاد کار کنند و چند شغل برگزینند که دخل آنان نتواند مخارج و هزینه‌های آنان را تأمین نماید.

بسیاری از کارهایی که مردم درگیر آن می‌گردند، اموری بیهوده، بی‌مصرف و بی‌خاصیت است که سودی برای دنیا و آخرتشان ندارد.

آنچه در ساماندهی امور اقتصادی و گذر از رکود مالی مهم است، داشتن نقشه، طرح و برنامه‌ریزی است. اگر نظام اقتصادی فرد، خانواده یا کشوری، طرح و برنامه‌ی درستی داشته باشد، انجام و اجرای کار ساده

است. آنچه مهم است و بر عمل برتری دارد، «حکمت نظری» است. اگر انسان بداند وظیفه و مقتضای دیانت و عقیده چیست، عمل راحت، ساده و آسان است. در انجام هر کاری باید به راهکار آن اهمیت داد و این، اهتمام به حکمت نظری و طرح و نقشه‌ی کار است.

از این جا روشن می‌شود که پرکاری ارزش نیست؛ بلکه این خوش‌کاری است که ارزش می‌باشد. گاهی افراد بدون تأمل بر نتیجه و فرجام کار و نیز روند شکل‌گیری و چگونگی آن، کاری را شروع می‌کنند و نه تنها از آن نتیجه‌ای نمی‌گیرند، بلکه سرمایه‌ی عمر و مال خود را نیز از دست می‌دهند. این جاست که گفته می‌شود پرکاری برای گذر از رکود اقتصادی مهم نیست؛ بلکه خوش‌کاری مهم و نتیجه‌بخش است. آنچه اهمیت دارد، حکمت نظری است و حکمت عملی، ظهور حکمت نظری است.

یکی از مشکلات امروز ما، پرکاری در زمینه‌هایی است که به سود دنیا و آخرت نیست. اما اگر مؤمن با توجه و استمداد از خداوند حرکت کند، آفت و آسیب نمی‌بیند و همه‌ی کارهای وی سامان می‌گیرد. حضرات معصومین علیهم‌السلام به امور دنیایی بسیار اهمیت می‌دادند و

آن را برای خدا و در مسیر الهی انجام می‌دادند. آن حضرات علیهم‌السلام حتی برای خرید و فروش نیز به نماز و دعا توجه می‌کردند و پرداختن به دنیا در دید ایشان، به هدف قرب الهی و رسیدن به حق بوده است. چنین توجه و توسلی، از خودِ کار بیش تر وقت می‌برده است و چنین روندی نشان می‌دهد که حضرات معصومین علیهم‌السلام به کار «اهتمام» داشته‌اند و آن چه مهم است، اهتمام است. ما کار می‌کنیم، اما چون اهتمام به آن کار نداریم، کار را درست و محکم انجام نمی‌دهیم تا مورد رضای خداوند باشد و خواسته‌ی دل و منافع را به میان می‌آوریم؛ از این رو، کارهای ما چیزی جز نتایج دنیوی نداشته و از ثمرات اخروی بی‌بهره است.

اگر انسان از آن بزرگواران شیوه‌ی زندگی را بیاموزد، وقتی بخواهد کاری را انجام دهد، ابتدا می‌اندیشد و سپس با عبادت، توجه و اهتمام، به آن می‌پردازد، تا کار صد درصد ضمانتی و بیمه گردد و وصول و قرب حتمی داشته باشد و فرجامی بی‌نتیجه و بی‌اساس نیابد.

فراوانی از افراد، بدون برنامه کار می‌کنند و فقط می‌خواهند بی‌کار نباشند. برای نمونه، وقتی از دانش‌آموزی پرسیده می‌شود: «چرا درس می‌خوانی؟»

می‌گوید: «برای این که بی‌کار نباشم و مشغولیتی داشته باشم.» چنین انسانی بیچاره است که بی‌کار است و به دنبال سرگرمی است تا عمر خود را به آن بگذراند و حال این که باید برای لحظه لحظه‌ی عمر چنان برنامه‌ریزی داشت که کاری بی‌نتیجه از انسان سر نزنند. ما استادی داشتیم که همیشه در آغاز درس خود می‌گفت: «علیکم بالانتماء والتتمیم»؛ کار را تمام و کامل انجام دهید. کار باید درست، سالم و ربوبی انجام شود. بنابراین، از نظر اخلاقی لازم است انسان برای تحصیل کمال در عمر خود، پرکاری بیهوده نداشته باشد.

هفتم: شغل‌های کاذب

جامعه‌ای می‌تواند صنعتی و پیشرفته گردد که شغل‌های کاذب را از خود برچیند؛ چرا که شغل‌های کاذب، مانع رشد سیستم و گروه، و باعث رکود اقتصادی و اجتماعی می‌شود. تشخیص شغل‌های کاذب از حقیقی و واقعی، کار آسانی نیست؛ هرچند در بعضی مباحث اقتصادی، از این شغل‌ها بحث شده است.

در تجارت جهانی و در اقتصاد کشوری، باید دست واسطه‌ها قطع شود و کار با سازماندهی خود اجرا گردد و اگر اشکالی هست، به آن سازمان بازگردانده شود و در آنجا اصلاح گردد - و نه در سرشاخه‌های آن ریشه، که همان سیستم است - و به اصطلاح در اصلاح آن باید خرده‌بینی شود.

برای نمونه، مغازه‌داران به شهرداری مالیات می‌پردازند و برای فروش جنس خود تلاش می‌کنند. در

این میان، اگر دست‌فروشی به کاسبی مشغول گردد و جنس خود را ارزان‌تر از مغازه به فروش برساند، مردم مغازه‌ها را رها کرده و از دست‌فروش خرید می‌کنند که این کار باعث رشد دست‌فروشی و رکود مغازه‌داری می‌شود و اگر افزایش هم نیابد، باعث ذلت و خواری او می‌شود و مغازه‌داری که به دولت و شهر کمک می‌کند و بخشی از درآمد خود را برای هزینه‌های شهر می‌پردازد، اگر درآمدی نداشته باشد، مشکل اجاره‌ی مغازه را نیز دارد. بنابراین مغازه‌دار باید این دو هزینه را بپردازد؛ اما دست‌فروش این دو هزینه را ندارد و سیستم و سازمان پولی شهر، با دست‌فروشی نابسامان می‌شود. البته ما در نظام اقتصادی سالم است که چنین می‌گوییم و نه در نظامی بیمار، که برخورد با دست‌فروشان، ظلمی است و باز گذاشتن میدان برای مفسدان اقتصادی، ظلمی مضاعف.

در جامعه‌ی آزاد، باید روش و سیستم، حاکم و فراگیر شود. واسطه‌ها جمع شوند و کاری در خور و شایسته‌ی هر کس - که کاذب نباشد - به آنان داده شود. در کشورهای جهان سوم، از آنجا که شغل و غیر شغل از هم جدا نیست و مردم بی‌کارند، ارگان‌ها و نهادها،

نخست استخدام نیرو دارند و سپس برای افرادی که آنان را با رابطه یا با پول یا با قدرت و ... پذیرفته‌اند، ایجاد شغل می‌کنند؛ به طوری که در یک اداره‌ی نه‌چندان بزرگ، مستخدم و خدمت‌کار، برای خود کارگری دیگر دارد.

هشتم: ارزش دانستن فقر و ترویج گدا صفتی

یکی دیگر از عوامل رکود اقتصادی که در جوامع اسلامی خود را نشان می‌دهد، ارزش دانستن فقر و ناداری است. جامعه‌ای که امکانات لازم و در حد استاندارد برای افراد خود ندارد و مردم حتی نمی‌توانند نانی را با آرامش - و نه بارفاه - به سر سفره‌ی خود ببرند، جامعه‌ای فقیر و ناتوان است.

متأسفانه جوامع اسلامی همان‌گونه که غیبت را بد می‌دانند و تهمت را زشت می‌شمرند، به نیکویی و حسن فقر اعتقاد دارند. چنین جامعه‌ای مریض، و اقتصاد آن بیمار می‌باشد. چنین افکار پوسیده و خشکی است که جوامع اسلامی را به خاک ذلت می‌کشاند و آن را به بیگانگان وابسته می‌سازد.

غنی و توانمند بودن، کمال است و جامعه باید به این



سو کشیده شود تا نیازمند به دیگران نباشد؛ اگرچه توانمندی، عوارض بدی نیز دارد که باید از آن پرهیز نمود و آنچه در شریعت در مذمت دنیاداری گفته شده است، از این باب است؛ وگرنه قدرت - حتی قدرت بر معصیت - کمال است و آنچه نقص است، انجام معصیت و تسلیم شدن به آن می‌باشد. اگر کسی دست در بدن ندارد تا مردم آزاری کند، مردم آزار نبودن او، کمال نیست.

دولت نیز در برنامه‌های خود نباید سیاستی پیش گیرد که مردم به دست دولت نگاه کنند و جیره‌خوار آن شوند. در روایت است: «خیر الصدقة ما كانت عن ظهر غنی»^۱ این بیان، بسیار رسا و بلند است و به کاری بس پسندیده ارشاد می‌کند؛ چرا که می‌فرماید: بهترین صدقه، آن است که شخص با آن بی‌نیاز شود. امروزه در جامعه سیاستی حاکم است که گرچه صاحبان آن، گاه نیت خیر دارند، ناخواسته باعث شده‌اند دیگران به صورت گداصفت پرورش یابند و این درست نیست.

اگر دولت یا فرد توانمندی می‌خواهد به دیگری

۱- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۵.

کمک کند، نباید با دادن هزار تومان به کسی خود را راضی کند یا یک کیلو نخود و عدس به او دهد. نباید شخص یا دفتر یا اداره و ارگانی، مبلغ اندکی به کسی بدهد و او را حواله به جای دیگری دهد؛ چرا که این عمل، برخلاف روش و سنت دین است؛ زیرا دین می‌فرماید بهترین صدقه آن است که شخص را بی‌نیاز سازد که مجبور نباشد به جای دیگری رود و سفره‌ی دلش را جای دیگر باز کند. به جای آن که به ده میلیون نفر هزار تومان داده شود، به هزار نفر ده میلیون تومان پرداخت شود تا آن هزار نفر بتوانند برای خود کاری بیابند یا منزلی اجاره و رهن نمایند و نیاز آنان به گونه‌ای برآورده شود تا بتوانند با آرامش به زندگی ادامه دهند و دیگر در این فکر نباشند که فردا در خانه‌ی چه کسی را بزنند.

باید مردم را آقا نمود و از گدایی نجات داد. این روشی است که دین ارابه می‌دهد و این کار از یک دولت مرحمتی بر می‌آید؛ دولتی که کارش این شود که فقط نیازها را بیابد و آن را برآورده سازد. اگر کسی خانه ندارد، به او خانه دهد. به بی‌کار، کار بدهد و به بی‌همسر، کمک نماید تا همسر اختیار کند. این که در فقه است که با

صدقه و حتی زکات می توان برای کسی خانه، ماشین و... خرید، نشان‌گر آن است که بهترین صدقه این است. نباید منتظر بود که هر روز کسی ابتدا به دست‌بوسی آید و سپس گرمی با منت به اندازه‌ی همان روز به او شود.

کاری که استثمار و استثمارگران انجام می‌دهند این است که می‌گویند: من هر روز به تو ماهی می‌دهم و تو فقط بخور و هیچ کاری نداشته باش که از کجا می‌آید؛ ولی بدان که من این ماهی را به تو می‌دهم و من هستم که به تو بزرگواری می‌نمایم. جامعه با این روش است که به گداصفی رو می‌آورد و هر روز منتظر است که اربابی بیاید و سهم ماهی او را بدهد؛ ولی وای به حال روزی که او بگوید من دیگر ماهی ندارم. آن وقت است که این گداهای بی‌نوا باید دهان خود را رو به باد باز نمایند و یا رو به قبله دراز بکشند و منتظر حضرت عزرائیل باشند یا به دنبال ارباب دیگری بروند و به مقتضای عادت نکدی کنند.

اگر افراد جامعه، این فرهنگ را داشته باشند که از همان روز اول تور را بخواهند و تور را بگیرند و خود شکارچی و ماهی‌گیر ماهر شوند، دیگر خود مانند ارباب زندگی می‌کنند و پیش هیچ اربابی دست دراز

نمی‌کنند؛ زیرا خود آن قدر دارند که اگر نتوانند به دیگری کمک کنند، دست‌کم دست آنان به جیب خودشان می‌رسد و نیازمند دیگری نمی‌گردند.

هر کس با مردم به‌گونه‌ی نخست عمل نماید و کمکی اندک و بسیار محدود و برای قوت یک روز یا یک ماه به آنان بدهد، استثمارگر است؛ خواه فرد باشد یا گروه و...؛ هیچ تفاوتی در اصل موضوع نمی‌کند. هدف از این کار نیز حفظ وابستگی مردم به خود است.

در زمان ستم‌شاهی، گاه در مدارس به دانش‌آموزان فقیر و بی‌بضاعت و به یتیمان کمک می‌شد؛ اما کمک آنان به صورت کامل هویدا بود و فقیران یا یتیمان انگشت‌نما می‌شدند. به طور مثال، ده جفت کت و شلوار به مدرسه‌ای داده می‌شد تا به کودکان یتیم داده شود. از فردای آن روز، یتیمانی که آن لباس‌ها را می‌پوشیدند، انگشت‌نما می‌شدند و همه می‌دانستند که این بچه یتیم است و گاه برخی از دانش‌آموزان شیطان‌صفت، آنان را با لفظ یتیم نکوهش می‌کردند.

هم‌اینک برخی از کمک‌های کمیته‌ی امداد به‌ویژه جهیزیه‌ای که برای عروس‌ها یا دانش‌جویان فراهم می‌آورد، این‌گونه است و این تحقیری برای آنان است و

مردم می‌دانند که این کمیته‌ی امداد است که غذا و خوراک یا پوشاک یا مسکن کسی را فراهم می‌سازد. این امر، بالاترین تحقیر است و مرد را از مرد بودن می‌اندازد؛ چرا که مردِ زندگی، این غرور را دارد که همسر او بیندیشد این خود اوست که هزینه‌ی منزل او را تهیه می‌کند و زحمت خانواده را به دوش می‌کشد و حال آن‌که می‌یابد کس دیگری این کار را انجام داده است. چنین کمک‌هایی نیز در راستای فرهنگ گداپروزی است و با لزوم پاس‌داشت حرمت و کرامت مردم در تضاد است. مردم باید با کمک‌های مالی دولت از طریق سیستم بانک‌داری و با عزت و احترام، کمک و حمایت شوند؛ آن‌هم کمکی که حق آنان و از سفره‌ی خود آنان و از بیت‌المال مسلمین است و دولت نمی‌تواند در این زمینه بر آنان متّی داشته باشد یا مال آنان را با تحقیر و خواری به آنان برساند.

